

قول خود بکنید بصحت و سوکن آن مقلطه چه کرد و بن فی الجمله اطمینانی شد لکن نزدیک بهمین دره یک راه کشتاده را
نشان داده بودند پنهان راه سرکنید اگر چه بد کرده بودند اطمینانی تمام نشده بود آنرا پیشتر کرده خود از عقب آنها روان
شدم یک دو گروه را رفته شده بود یک آب سیاه رسیده شد لکن راه دره کشتانی که نشان داده بود در پیشتر نباشد اینها
استعداد کردند و گفتند که آن راه خیلی پیش است آن راه در کشتاده خود بهمین بود اینها در مقام قدر شده پنهان کرده بودند تا نیم
شب راه رفته باز یک ابی رسیدیم ای درین زمان گفتن که ما خافل شده ایم راه دره کشتا حصب مانده است آنتر پس چه می باشد
کرد گفتند که در پیش راه خوانز یک است آن راه بزرگت میرود راه را سر کرده پس شب برام آمدیم به ساسی که از آنجا
آمده بود آمد رسیدیم با بام سیرای گفت که شما اینجا بایستید من رفتم راه خوانز احتیاط کرده بیایم بعد از مدتی آمد و گفت که در میدان
از دره چند کس بنین راه آمده اند این راه گذر نمی شود این سخن را شنیده شجر شوم میان ولایت و بیخ نزدیک مقصد دور
من گفتم که یک جایی سرکنید که در آنجا پنهان بود چون شب شود پس چیزی بدست آورده از آب خنک که نشسته از آن طرف
اب بطرف خنک رفته شود گفتند که اینجا یک پشته هست آنجا پنهان میتوان بود و در آنجا بند علی بود گفت که با سپهاسی ما
پادشاه از چیزی خوردن که نیست من بجز سان روم هر چه میرساند بیایم از آنجا برگشته بکرسان رود او رویم دور یک
کردی که سان ایستادیم بند علی رفت و مدت بیدماند هیچ دیدم می آید این مردک هیچ نمی آید و خلی اضطراب شد صبح شده بود
که بنده علی فائزه کرده آمد دانه اسپ جو چیزی نیاورد و سه نان آورد هر کدام یک نان را گرفته و در بغل انداخته به اضطراب
برگشته بر بالای پشته که پنهان میخواستیم شویم برآمده در میان آب کند اسپان را بسته هر کدام با یک طرف بر یک بلندی برآمده
قرولی کرده شستم نیم روز نزدیک رسیده بود که احمد قوسچی با چهار سوار از غوا بطرف خنکی میروید یکی خیال کردم که احمد قوسچی را
طلبیه و عده و استماله داده اسپان ایشانرا گرفته شود که اسپان ما یک شب و یک روز در حرب ضرب بود و دانه هم نیافته بودند
و خراب شده بودند باز دل قرار گرفت در ایشان اعتماد تو استیم که در میانهای که پیش ما بودند سخن را اینجا ماندم که اینها شب در
کرسان ماندنی اند شب پنهانی در آمده اسپان ایشانرا با یکم که خود را اینجا می توانیم رسانیم نیم روز بود که در جانی که نظر میرسد
بر بالای آب یک چیزی نمی نماید که میدرخشد هیچ ندانستیم که چه چیز است این خود محمد باقر یک بوده که در خنکی همراه ما بود در وقت
بر آمدن از خنکی همراه ما بود و وقت بر آمدن از خنکی هر کس بطرف افتاده بود محمد باقر یک این طرف افتاده پریشان شده
بند علی و با علی مرا میگفتند که در روز است که اسپان خواک نیافته اند در جلگه فرو آمده اسپان را بگاه خوردن بگذریم
از آنجا سوار شده در جلگه فرو آمده اسپانرا بگاه خوردن گذاشتیم تا رویکرد که یک سواری بر بالای پشته که اینجا پنهان شده
بودیم برآمده میروید شناختم که خلان ترغو قادر بردی بود با اینها گفتیم که قادر بردی را طلبیه طلبیدند و احوال پرسیده سخنان گفت
در شفقت گفته و عده کرده و آنها را داده فرستادم که از حاجی و داسی که گاه میکنند و تیشه و اسباب آب که نشستن و خوراک اسپ
و خوردنی و آنرا می شود اسپ هم میارند تا خفتن بهم کرده شد که در پیش جایی بیاید نماز شام گذشته بود که یک سواری از طرف کرسان اینجا
خاک نشسته میروید گفتمی گفته پرسیده شد جواب داد این خود محمد باقر یک بوده و بروز از جاییکه پنهان شده بود یک جایی دیگر از بر
پنهان تن میرفته آنچنان آواز خود را تغییر داده بود که با وجود آنکه ساها همراه من بود اصلا نتوانستیم شناخت اگر او را

ساخته همراهی نزدیک خوب بود از رفتن این خیلی دغدغه شد بسیار دی که بقادر بر روی خوابی کرده شده بود متواضعم ایستاد
بنده علی گفت که محلات کرسان باغچه های خلوت هست که آنجا هیچکس کمان نمیرد آنجا رفته بقادر بر روی کس فرستاده شود
اوها بخوابد باین خیال سوار شده بجلالت کرسان آمدیم زمستان بود سرخیلی بود یک پوستین کهنه کول یافته آورد پوشید هم یک
کاسه آش پختن که آنرا در زن می پزند یافته آورد شامیدم بچاق حضور می کردم به بنده علی گفتیم که بقادر بر روی کس فرستادی
نفت فرستادم این سعادت مردمان روستای خود این قادر بر روی را اتفاق کرده باشی پیش قبل فرستاده بود ندیدیک
خانه دیواری آمده یک خطه نجواب فرستم این مردمان کاری کرده بازمین میگویند که تا آنقدر قادر بر روی خبر کبرید
از این بنا در میان محلات نیست در کنار باغچه ها خانها هست آنجا اگر رفته شود هیچکس کمان نمی برد و آن نیم شب
سوار شده بیایند در کنار محلات فرستم با باسرامی از بالای بام آن طرف و این طرف نگاه کرده قراولی کرده نزدیک بنیم
شده بود که از برای بام فرود آمده و پیش آمده میگوید که یوسف دارد غمی آید غریب و دغدغه شد گفتیم بفهم که مراد از غمی می آید
و چند غمی کرده آمد و گفت که یوسف دارد غمی میگوید که در روز از هاشمی یک پیاده و خورد و گفت که با شاه کرسان فلان
جاست من کسی خبر کرده این پیاده را با وانی خراچی که در جنگ بدست من افتاده در یک بای نگاه داشته پیش پشیمان
آمد امرا از این خبر نیست گفتیم که در خاطر تو چه پیر گفت که همه نوکران شما ندیده چاره دارند می باید رفت شمارا پادشاهی بر می
گفتم این مقدار خوب جنگ شده بکه ام اعتماد بر مردم در همین مکان بود که یوسف به هر روز انومی خود پیش من از آنور گفت
که از شما چه پنهان بکنم سلطان احمد یک را خبر نیست شیخ باز پیر یک خبر شمارا یافته مرا فرستاد و بشنیدن این سخن را غریب حادی
شد در عالم به ترازو هم بان چیزی نمی بوده است این گفتیم که راست را بگو اگر کار بطریق دیگر خواهد شد پس من وجه بکنم یوسف
سوگندان خود را تا بسوگندان او که باور میکنند در خواب با طوقی بکنم کردم بر خاستم و بگوشه باغ فرستم بخوردند شبم و گفتیم که اگر
کسی در سال و اگر در سال عمر بیا به آخر خود بیاورد و راه محرم از ولایت فرغانه بقتض غریت خراسان بیاورد
اطلاک که از یارایان می ولایت حصار است آمده در آمدیم یورت در ابتدای سال بست و سه روز روی خود سینه
اندم خود و دکلان مردی که در کرد و پیش من به امید واری میباشند از و همه کس شپتر و از سصد کس کتر بودند که پیش
دستهای ایشان چه به او در پایای ایشان چاروق و برکتهای ایشان جایان بودند عسرت درین مرتبه بود که در میان
دو پاد بود چاه من بخت نازن دوخته می شد بمن در هر یورت تیار الا جوقی می ساختند در آن الا جوق من می شستم که
غریت خراسان که در شده بود ولی همین حال از این ولایت تا نوکرات خسرو شاه امید واری بود هر چند روزی می
و از ولایت و اولوس سخنان تقریبی کرد که موجب امید واری همیشه و همین ایام ملا بابای ساغومی که پیش خسرو شاه
به پیشی ای فرستاده شده به آه از خسرو شاه سخنی کفری بگفتند از آن تو اندوینا ورد اما از ایل والوس سخنان آورد از
اطلاک بسه چهار منزل در نواحی حصار و خواجه عماد نام جای فرود آمده شد درین منزل محب علی قوی از پیش خسرو شاه
که بکرم و سخاوت مشهور بود و مرتبه از میان ولایت او مردان واقفند انسانی که به او بی مردم کرده بود با مکر و چون از
ایل والوس و ولایت امید واری بود یگان روز در منزل توقف میشد شرم طغانی که در آن ایام از دکلان ترکس نما شستم

بر متن خراسان تاب نیاورده خیال جدا شدن داشت در وقتیکه در سپل شکست خورده بر ششم کوچ را بر آورده خود چیده
 شده بقلعه داری مانده بود نامر کسی بود چند نوبت آنجین حرکت کرد در وقت رسیدن بقبادبان برادر خود خسرو
 شاه باقی چغانیان پیشه صفات و نژاد و بود خطیب قرشی را فرستاده و اظهار دولتخواهی نموده با همراه شد
 از راه شاه اسماعیل صفوی خاک تدبیر کرده آمد بهفاکی و بی باکی کارش نرفت. نشد و تنجیر مملکت توران به تقدیر نیامد در
 وقت گذشتن از اب امواز گذر ایواج آمده با چغانیان ملاقات کرد باقی چغانیانی از در بر روی نشاند آمد کوچ و اسبابهای باقی
 را از اب گذرانده خود همراه کرده بجانب کهر و بامیان که در آن ایام اینجا ابده احمد قاسم سپهر باقی که خواهرزاده خسرو شاه بود تعلق داشت
 متوجه شد که خان و مردم خود را در اجنام ندیده که از مضامین کهر دست مضبوط کرده بعد از هر مصلحتی که بود در آنرا دیده و از خود
 آن عمل کرده شود در وقت رسیدن آنیک بار علی بلال که در اول پیش من بوده ششتر باقی خوب زده بوده درین فرارها از من جدا
 شده در پیش خسرو شاه بود چند جوانی که نخبه آمد و از مغولانی که پیش خسرو شاه بودند سخنان دولتخواهانه عرض کرد در وقت
 رسیدن بدو در آن قنبر علی بیک که قنبر علی سلاح هم میگویند که نخبه سه چهار کوچ بکهر آمده در قلعه اجر خانه و مردم
 گذاشته شد در آن چند وز که در اجر بودم دستر سلطان محمود میرزا که از خانزاد میگویم شده بود پیش ازین میرزا
 در حیات خود بجهت جاهگیر میرزا خواستگاری کرده بودند بجا نیک میرزا کساح کرده شد در همین اثنای باقی بیک بکرات
 و مرآت بمن گویانند که در یک ولایت دو پادشاه دور یکاشک و او امیر موجب تفرقه و ویرانی و سبب فتنه و پیشانی
 است چنانچه گفته اند در پیش در کلمینی نخبند و پادشاه در اقلیمی بجز قطعه نسیم نالی که خورد در حد + +
 بذل و دولتشان کند نسیم دگر بگفت اقلیم را بگیر و پادشاه + همچنان در بند اقلیمی دگر + امید آنجین است
 که امر و زور و جمع و کران و سواران خسرو شاه آمده بندگی پادشاه را قبول بکنند و آنجا مردم منقش بسیار اند مثل
 پسران ایوب بیک و دیگر بعضی مردم هستند که در میان مسیز زبان باعث فتنه و حرکت بدی بوده اند حالا در همین
 فرصت جاهگیر میرزا بخیر و خوبی بطرف خراسان زحمت داده شد که فردا موجب ندامت و پیشانی نشود چون دشمنان
 من این نبود که از برادران و خویشان هر چند بی ادبی واقع شود از من متنفر شوند اگر چه میان جاهگیر مسیز و بجهت
 نوکر و ملک که در تمام و نقاضا خلی شده بود ما درین نوبت اوزان ولایت همراه من شده آمده بود در مقام زانیدگی و خوبی
 و خدمتکاری بود درین وقت هیچ چیزی هم ظاهر نشده بود که سبب کورت باشد هر چند بنگر از عرض کنانید من
 قبول نه کردم آخر چنانچه باقی بیک گفته بود همان مقنن که یوسف ایوب و ییلول ایوب باشند از پیش من که نخبه
 نزد جاهگیر میرزا رفته در مقام شرف فتنه شده جاهگیر میرزا را از من جدا ساخته بخراسان بردند در همین ایام از
 سلطان حسین میرزا به بیروج الزمان میرزا بمن و بخسرو شاه و بدالتون بیک مضمون دو دور از نشانها آمد آن نشانها
 درین تاریخ پیش من است مضمونش این بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا بطلبک میرزا آن برادران در آنوقتیکه
 اتفاق نموده بر سر من آمدند من کنار مرغاب را مضبوط کرده میرزا این نزدیک رسیده هیچ کار نساخته برکشند
 حالا اگر از یک متوجه شود من کنار مرغاب را مضبوط کنیم بدیع الزمان میرزا اطلاع بخشد و شیرخان و اند

خود را مردم اعتباری مضبوط محکم کرده و خود کز وان دوره رنگ و آن کوستان را مضبوط کند جز آمدن
 حاجی کن به ایشان رفته بودین نوشته بودند که لهر و اجر وان کوه پایه را مضبوط بن خسرو شاه در قلعه های حصار
 وقت مردم اعتمادی خود گذاشته خود دوی برادر جورش کوستان بدخشان و خندان را مضبوط میکنند اوزیک کاری
 نداشته خواهد بر پشت این خطهای سلطان حسین میرزا موجب ناامیدی شد چرا که در پرب تیمور بیک درین تاریخ
 از وکان چهار شاه هم سال و هم ولایت و هم لشکر و کری نبود آنچنان چشم داشته می شد که بیانی و لیمان و تو اجمان
 بجد و قدغن آمده اینچنین حکم بسیار نکرده که راهی ترند و گفت در کی کشتی و اسباب بیل بستن این مقدار طاری میکنند
 بالای کزهای تو تو را خوب احتیاط میکنند مردمی که درین چند ساله از فقره اوزیک دل شکسته شده بودند و لهای ایشان
 قوی شده امیدوار شوند هرگاه مثل سلطان حسین میرزا کسی که در جای تیمور بیک نشسته است و باد شاه کلا نیست بر سر
 غنیمت رفتن را تحمیر و جام مضبوط کردن را آنچه بدید مردم چه امید واری بماند اینها کسی که به همراهی ما آمده بودند اسب و آدم کش
 و لاغ و اهل و عیال و اسباب باقی چنانیانی و پسرش احمد قاسم پاهایانی که همراه او بودند و دیاقاکی که ایشان نسبت داشته
 و اسبابهای ایشان را تمام در اجر گذاشته لشکرهای ایشان را گرفته بر آمده شد از مغولان خسرو شاه نتوانست کسان
 آمدن گرفتند که از طائفان و ولتجویی باد شاه اختیار نموده ادوس مغول که به تمام کوچ نموده خود را بطرف انگش و قلول
 کشیده ایم باد شاه جبهه نموده زودتر سیده بیایند که اکثر مردم خسرو شاه ویران شده به بندگی باد شاه می آیند درین
 محل خبر اند جان گرفتن و بر سر قندز و حصار لشکر کردن شیدان خان آمد این خبر شنیده خسرو شاه و قندز قرار توانست گرفت
 و مردمی که داشت تمام نوچانیده عزمیت کابل کرد و بجز آمدن خسرو شاه از قندز قلعه قندز را ملا محمد ترکستانی نام نوکر
 اعتمادی قدیم خسرو شاه و شهبان خان مضبوط ساخت در وقتیکه بازره او شیمو بطرف سرخاب متوجه شدیم سه چهار هزار
 خانه دار مغول آنچه خسرو شاه قتل داشت و آنچه در حصار و قندز می بودند با اسبابهای خود آمده همراه شدند قنبر علی
 مغول که کردگار او خوانده آمد بر ایشان کومردکی بود اطوار او بیاتی بیک خوش نیامد از جهت خاطر باقی بیک او را زحمت
 داده شد پسرش عبدالشکور از آن زمان باز ملازم جاگیر میرزا شد خسرو شاه خبر همراه شدن ادوس مغول را شنیده خیلی بی پای
 شده و چاره نمانده و اما خود بقیوب را به ایچی کری فرستاده بندگی و دولت خواهی اظهار نموده است دعا کرده بود که اگر
 عهد بکنند به بندگی می ایم چون باقی چنانیانی صاحب اختیار بود هر چند که خود را دولتخواه میکرد طرف برادر خود را چه از دست
 نمیداد او برین شد که باین طریق عهد شود که جان او را امان باشد در مال او هم هر مقدار که خودش اختیار نماید مضایقه
 نشود بهمین طریق عهد نموده بعد از اجازت نمودن بقیوب باین آب سرخ کوچ نموده نزدیک محل همراه شدن
 آب اندر آب فرود آمده شد صبح آن دراد اسطر بیج الاول از آب اندر آب جریده گذاشته در حاجی دوشی در
 سایه یک چنار کلانی نشستم در آن طرف خسرو شاه با تامل و چشمی که داشت مردم بسیار آمده بقاعده دستوران زود فرود
 آمده در در یافتن سه مرتبه زانو زده و در بر کشتن هم سه نوبت و در بر سید نهادن و پیش کش کشیدند بیکان مرتبه زانو زده
 بجا گیر میرزا و میرزا خان هم بهمین دستور مردک پیر تامل سالها همراه خود کشته از سلطنت غیر آنکه بنام خود خطبه خوانده بود

باقی بماند و پشت و پنج و سپت و شش مرتبه پایی زانو زد و در رفت و آمد مانده شد نزدیک بود که بنفشه چند ساله
 سلطنت و امیری تمام از نسیبایی او برآمد بعد از دریا فتن و خشکیش کشیدن فرمودم که بیش از یک گری نشسته از انزوت و
 ازین طرف سخن و حکایت گفته شد با وجود نامردی و نیکسرای کاواک و پیغمبره که هم بوده درین طور محلی که اعتمادی
 و اعتباری نوکران او در پیش چشمش حاصل خیل آمده بن نوکری شدند و کارش به اینجا رسید مردکی که با دشا همی کرده می
 کشت آنچه این خوار و زار باین طور پدید آمد حریفی غریب از و صا در شد یکی آنکه از جهت جدا شدن نوکران او ولداری
 داده میشد در مقابل آنچه این گفت که این نوکران چهار مرتبه همین طور از من جدا شده باز آمده اند یکی دیگر آنکه بر او زور و
 اولی را بر سپیدم که او کی خواهد آمد و از و در با می آمو بگذریم که در خواسته که شت گفت اگر گذر کرد بافته شود خود رفته خواهد آمد
 اما در کلان شدن آب گذر با تغییر می یا بدین مثل است که آن گذر آب بر دو در انتقال دولت و نوکر و خدای تعالی
 این سخن را از زبان خودش بر آورد و بعد از یک دو کرسی سوار شده به آورد و آمد مردم او همه جائیکه فرود آمده بود رفت از
 همین روز خورد و کلان و نیک و بداء نوکران او خیل خیل بکون و مالهای خود از جدا شده با آمدن گرفتند صبح تا نماز
 پیشین و نماز دیگر هیچ کس پیش او نماند قل اللهم مالک الملك من تشار و تشرع الملك من تشار تغزین تشار
 و تزل من تشار بیدگ الخیر انک علی کل شیء قدیر عجب قادری است یک کسیکه صاحب پست سی هزار نوکر بود از قبل
 که در بند آهنی هم میگویند تا که هندوکش و لاتی که سلطان محمود میرزا تعلق داشت همه در تحت و تصرف او بود یک محصل
 او حسن بر لاس نام مردک پیری از اطلاق با بواج بد رشتها محصلی کرده بار می گو چنانچه فرودی آورد و در یک و نیم روز
 بخکی نی و جدل نی در پیش مثل ما و صد و صد و پنجاه قاش چند مغلوک آنچنان خوار و زار و زبون و عاجز گردید که نی در
 نوکری اختیار می ماندنی در جان و مالش در همان شبی که خسر و شاه را دید بر کشته میرزا انان پیش من آمده دعوی خون بر آن
 خود کرد و در میان ما بعضی هم برین بودند فی الواقع بشرع دعوت هم مناسب آنچنان بود که آنچه این مردم بمنزای خود بر سینه
 چون عهد شده بود خسر و شاه را از او کرده فرمان شد که آنچه از اسباب خود تواند بر و بر و در سه چهار قطار چرخ و تراخه داشت
 از جواهر و طلا آلات و نقره آلات و اسباب نفیس بار کرده بر شایم طغاسی را همراه ساخته گفتیم که خسر و شاه را از راه
 غوری و دهانه لطف خراسان فرستاده خود کمر و رفته کوچ را از عقب با کابل بیاید و از آن یورت بفرست کابل
 کوچ نموده در خواجه زید آمده فرود آمده شد و در همین روز چایقونچی و او زبک خمره پی آورده آمده نوای روشی را
 تاخت سپید قاسم ایشاک آقا محمد قاسم که در بعضی جوانان را فرستاده شد رفته چایقونچی را خوب زیر کرده چند سر
 بریده آورد و در همین یورت جبهه خانه خسر و شاه را قسمت نموده شد هفت صد هشت صد جوشن و کرد بود اسبابهای
 خسر و شاه از چیزهای ماندنی این بود چیزها هم بدست اقا و دیگر چیزها که در نظر آید بود از خواجه زید در سه چهار منزل بفرستند
 آمدیم در وقتیکه در اسیر شهر فرود آمدیم خبر یافتیم که شیر که از خون آفرای صاحب اختیار مقیم بود از ما بیخبر لشکر کرده آمده در کنار
 آب باران نشسته مردی که از راه چمپیره گذشته پیش عبدالرزاق میرزا که در آن محل از کابل کر خیمه رفته در میان افغان
 ترکلافی در فوای لغمان بود میفرمود بر فتن نگذار و بجز رسیدن این خبر میان دو نسیب از بود که

از آنجا کوچ کرده شب راه رفتند از کدر هوایان گذشتیم سهیل را بر کز ندیده بودیم و وقت بر آمدن بر کوه در طرف جنوب
 درستی ستاره روشنی نمودار شد گفتیم سهیل نباشد گفتند که سهیل است باقی چغانیانی این بیت را خواند فرو و سهیل تا آنجا
 باقی و کی طلوع شوی به چشم تو بر هر که می افتد نشان دولتست و کتاب بقدر یک نبره بر آمده بود که در سخی در فرود آمده شد
 جوانانی که بقراولی پیشتر فرستاده بودیم و بعضی جوانان دیگر در پایان قرا باغ در نواحی اکبری باز بجز رسیدن بشیر که بروی
 ما نماند که پیش جنک طوری می گفتند بجز رسیدن زود آور ابرداشته میکردند و شیر که با ما بقرا و پشتا و جوان خوب او
 فرود آوردند چون شیر که بخدمت ملازم کرده شد خسر و شاه که بی ایل والوس خود مقید نشده از قندز بغزیت کابل رسیدی آمد مردمی
 که با او متعلق بودند ایل والوس او پنج شش جماعت می شوند مردم بدخشان یک جماعت سیدم علی در بان که در هزاره
 در دستا بود از کوتل گذشته در همین پورت آمد ملازمست ما کرد یک جماعت دیگر یوسف ایوب و بهلول ایوب آنها هم در
 همین پورت بلازمست آمدند یک جماعت دیگر از حوران با برادر خود دادولی یک جماعت دیگر ایالاتی و قاشالی و ایماقانی که
 در قندز می نشستند که از کوتل گذرند و ایماق و عقب در سراب بودند که از عقب ولی آمد ایماق قهار راه او را گرفته و از
 عقب جنک کرده زیر گردن خود نش زبیر کمانیده باوز یک زفت شبان خان دو چهار سوی سمرقند فرمود که گردش زدند
 باقی تمام نوک و سردار تالان زده کپرانده همراه او ایماقات او همین منزل به بندگی آمدند سید یوسف بیک او غلامی هم همراه
 او ایماقات در همین منزل به بندگی آمدند سید یوسف بیک او را می که در کناز قرا باغ است فرود آمده شد مردم خوش
 بطلب ولی سمرقند آموخته مردم بر بندگی خدایم کردن گفتند آخر یک نوک خوب سیدم علی در بان را بجهت آنکه کوه روشن
 یک شخصی کشیده گرفته بود در خانه او آورده چوب فرمودم که بزنند و در توجوب جاننش بر آمدن این سیاست تمام مردم
 باز آمدند در همین منزل رفتن و نازقتن بر سر کابل کشاکش کرده شد ای سید یوسف بیک و بعضی برین بود که زمستان
 نزدیک است فی الحال بلغان رفته شود از آنجا هر مصلحت رود بد فرار خود عمل کرده شود باقی چغانیانی و بعضی رفتن
 بر سر کابل مصلحت دیدن سخن را بر رفتن بر سر کابل وارد داده از آنجا کوچ نموده در قروق آمد فرود آمده شد در همین منزل اله
 من خانیم طور رفتی که در کپره مانده بود و مجا طره های صعب گذرانده آمده همراه شدند تفصیلس انبست که شیرم طغاسی
 را بخسر و شاه همراه کرده فرستاده شده بود که خسر و شاه را بطرف خراسان راهی ساخت خود او و روق را با بار و در
 وقت که با بار میر سید شیرم بی اختیار میشود و خسر و شاه همراه شیرم و میر و احمد قاسم خواهد زاده خسر و شاه و کپره
 بود خسر و شاه احمد قاسم را برین میکنند که با و روق در مقام بدی میشوند بسیاری از نوکران مغول باقی چغانیانی همراه
 او روق در کپره بودند محقق با شیرم سخن نمی کرده در مقام گرفتن خسر و شاه و احمد قاسم میشوند خسر و شاه و احمد قاسم را
 فهمیده اند راهی که در کناز در اجراست که رختی خراسان میروند غرض ازین بجهت مغول خود را از ایشان جدا کردن بود مردمی
 که همراه او روق بودند از غوغا خسر و شاه خلاص شده و اجر بر آمده در وقتیکه کپره و میر سید مردم ساسی قانچی باغی شده
 راه را بند میکنند اکثر اوردق دایل والوس که متعلق به باقی بیک داشت ایشان را راج کردند پس خود را با برید یک خود
 بود آنجا سیر افتاد و بعد از سه چهار سال در کابل آمد او روق ناراج شده و کرانده ما از راه کوتل قحاق که ما گذاشته

بودیم گذشته در قوروق آمده با همراه شدند از آنجا کوچ نموده در میان یک منزل کرده در اول آنک چالاک کشاکش کرده
و سخن بجا صحر کردن کابل مانده و از آنجا کوچ کرده من خود با همه مردم که در قول بودند آمده در میان باغ حیدر تقی و کورمانه
قل بزید کابل فرود آمدیم جهانگیر میرزا با مردم بر انقار و در چهار باغ کلان آمده فرود آمد و ناصر میرزا با مردم جوانان در عقب
کورخانه قدم اولانچی که هست آنجا آمده فرود آمد کس مارفته بقیع سخن می کرد کاهی عدزی آورد کاهی سخن نرم می کرد خیال
او این جهت بود و در قلیکه ما شکر کرد اگر تقیم بدید و برادران کلان خود کس دو مانده بود جوانان جانب برادر کلان امیدواری
داشت و رنگ می کرد و روزی فرمان شد که قول و بر انقار جوانان تمام حبه پوشید، سپان خود که انداخته نزدیک ترک تعلقه رفته
همه راق نموده. مردم درونی سیاسی باشد جهانگیر میرزا و مردم بر انقار اندر و بروی خود بطرف کوچ باغ پیشتر آمدند چون
در مش قول آب بودند با مردم قول از طرف کورخانه قتل قدم بر بالای تپه که پیشتر از پیشتر است بر آدم مردم ایراد بر بالای
پل قتل قدم ریخته رفتند در آن محل جوانان شوخی کرده و در وانه چرم کران تا خند اندک مردمی که بر آمد و بودند بخواب
ایستادند و توانسته که رفته در میان قلعه در آمده در جاکر نیراک در پهلوی بلندی از مردم کابل بسیاری بتفرج بر آمده بودند
همین که گریختند که بسیاری شدند و از بالای بلندی افتادند در میان در وانه و پل بر بالای پشته بلندی در میان
راه زمین را کافه کو ساخته خص پوش کرده بودند سلطان علی بیاق و بعضی جوانان در وقت تاختن افتادند از طرف بر
انقار یک دو جوانی با چندی که از میان کوچ و باغ بر آمده بودند یک دو شمشیر با هم انداخته و در بدل کردند چون
بجنگ فرمان نبود و همین مقدار بر گشتند مردم قلعه بسیار ترسیده دل گیر اندند تقیم امر او در میان انداخته به بندگی
آمدن و کابل سپردن را اختیار نموده توسط باقی بیک جوانیانی آمده ملازمت نمود ما هم در مقام عنایت و
شفقت شده و خدغه و تو هم را از خاطرش منع کردیم مقرر شد که فردای آن با تمام نوکر و سوار و مال و جهات خود
بر آمده قلعه را بسیار مردم که بخیر و شاه متعلق بودند مردمی بودند که بی سر می دوست اندازی آموخته بودند بجهت آوردن
کوچ تقیم جهانگیر میرزا و ناصر میرزا و او اسی کلان و انچگیان را تعیین کردیم که تقیم را با مردمی که متعلق به تقیم اند با مال
و جهات ایشان از کابل برارند و از برای تقیم در مته پور ب مقرر کردیم صبا آن میرزایان و امر ابر و از رفته
بجوم و غوغای خلافت را بسیار دیده بن کس نرسادند که تا شما نیایند این مردم را کسی منع نمی تواند کرد آخر خود ما شدم چهار پنج
کس را به تیر زده یکد کس را پاره فرمودم غوغا کردن پست شد تقیم با متعلقان خود سالم و سلامت رفته در مته فرود آمدند
در او آخر راه به بیخ الاخر الله تعالی بفضل و کرم خود کابل و غزنی دلاک و ولایت او را بجهک و جدل میسر و سخن کرد ولایت
کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده است شرقی آن لغمان است و پرشاور و کاشغور
بعضی از ولایات هند اگشت غربی او کوستان با سبت که گرنو و غور در آن کوستان است شمالی او ولایت قندز
و اندر آب است که هند و کش در میان است جنوبی او فرل و لغز و بود افغانستان است مختصر ولایت است
طولانی افتاده طول او از مشرق بطرف مغرب است اطراف و جوانب او تمام کوه است قلعه او بکوه
پیوست است در میان غرب و جنوب قلعه یک پارچه کوه خورد سبت در قلعه آن کوه چون شاه کابل

شاه کابل عمارت کرده بوده این کوه را شاه کابل میگویند ابتدای این کوه از تنگی انورین است تا تنگی ده یعقوب تمام
 میشود و کردا کردو یک میل — بوده باشد دره امنه این نوه نام باغات است در زمان عمر بن الخطاب یک میزرا و پس
 آنکه درواسته این نوه یک جوی برآورده باغاتی که درین درواسته تمام این جوی سمور است پایان آب کلکنه
 نام محله ایست فلوت کوشه است بسیار بومی آنجا کرده شده بود بطریق مطایبه این بیت خواجه حافظ الغیر داده
 خوانده می شد **بیت** امی خوش آنوقت که بی پا و سرای می چندند ساکن کلکنه بودیم به بدنامی پسندیدند در جانب
 جنوبی قلعه و تنگی شهر کابل یک کول کلانی افتاده کردا کردا و یک میل شرقی نزدیک میشود و از شهر کابل به کابل رویه
 سر چشمه خورد برآمده و می از آن در نواحی کلکنه است بر سر یک چشمه خواجه شمو نام مزار است و در چشمه دیگر قدمگاه
 خواجه نصر است این دو کشتگاه مردم کابل است یک چشمه دیگر روی خواجه عبدالصمد است خواجه روستای
 میگویند از شهر کابل یک پنی کاسی جدا شده آمده عقابین میگویند ازینجا جدا یک کوه خوردی افتاده ارک کابل بر
 بالای این کوه است قلعه طرف شمال ارک است این ارک غریب مرتفع و خوش هوای و واقع شده برین کول کلان
 سه اولانک دیگر سیپنک و سونک تورغان و پالاک باشد مشرف است و تمام اینها زیر پانید اولانکما در محل شهری
 بسیار خوب میباشد و بار بار با و شمال هرگز کم نیست با و پروان میگویند در ارک بطرف شمال او خانه ها و ریچه دار بسیار خوش
 هو است لاما محمد طالب همای در تعریف کابل یک بیت با سیم بدیع الزمان میرزا است **مخواند** **بیت** بخورد ارک
 کابل می بگردان کاسپی در پی که هم کوه است و هم دریا و هم شهر است و هم صحرا پاهند و ستانی غیر بند و ستان
 را خراسان میگویند چنانچه عرب غیر عرب را هم میگویند در میان هندوستان و خراسان برادر خشکی و در بند راست
 یکی کابل یکی قندهار از قرغانه و رگستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار و جستان کاروان کابل می آید و از خراسان
 بقندهار می آید در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است بسیار سودا خانه خوب است سوداگران
 اگر بروم و خطاروند نهایت همین قدر سودا توانند کرد هر سال هشت هشت هزار اسپ کابل می آیند از جانب هندوستان
 هم پانزده بیت هزار خانه دار کاروان کابل می آید متاع هندوستان برده دخت سفید و قند و نبات و شکر و عقیق
 می آید بسیاری از سوداگران باشند که بده سی و ده چهل راضی نباشد متاع خراسان و عراق و روم و چین و کابل
 یافت می شود از هندوستان خود بند راست گرم سیر و سرد سیر هم نزدیک است از کابل در یک روز آنچنان جایی
 میتوان رفت که هرگز برف از آنجا بر طرف نمی شود مگر حیوانات آنچنان تابستانی نیاید که برف نماند میوه های گرم سیر و سرد سیر
 در توابع کابل بسیار است و نزدیک است هوایش بسیار لطیف است مثل کابل جایی هوای معلوم نیست که
 در کابل باشد در تابستان شب بانی پوئین خواب نمی توان کرد در زمستان اگر چه برف بسیار می افتد اما سرد او
 مفروض نیست سمرقند و تبریز اگر چه بخش هوای مشهور اند اما در آنجا بسیار منفرط است از میوه های سرد سیر در کابل و واضح
 کابل انکور و نار و سیب و زردالو و بی و امرد و شفتالو و الو بانو و بادام و چهار مغز بسیار است من فحال
 الو بالورا آورده کار اندم الو بالو معای خوب شده هنوز در تنگی بود میوه های گرم سیر مثل نارنج و ترنج و مالوک

و مشک از لغانات می آید فیکر اسن آورده کار اندم بلنوزه را از بخار می آید بسیار می آید در رواج کابل هم خوب میشود
 شهد خانها هم دارد و غیر کوستان غزنی از طرف دیگر غسل نمی آید بی والوی او هم خوب می باشد باورکش هم خوب
 است یکنوع انکوری شود که آب انکوری کوبیده خیلی خوب انکور است شرابهای هم مست میشود شراب دامن
 کوه خواجه خان سعید به تندی مشهور است اگر چه حالا از روی تقلید تعریف کرده میشود مصحح لذت می مست
 و اندوه بسیار آن را چه خطا به زراعت او خوب نمی شود زراعت خویش چهاروی و پنج وی است خربزه او هم خوب
 نمی شود اگر تخم خراسان باشد بی بکله بد نمی شود در اطراف او چهار او لاناگ خوب واقع شده طرف میان شرق و
 شمال او لاناگ همونک قورغان است بر کابل دو کرده بوده باشد او لاناگ خوب است گاه او به اسپ نر او را
 است کس کم میشود و ما بین غرب و شمال او لاناگ چالاک است انکابل یک کوه باشد او لاناگ کشادست در بهار
 کس او اسپ را تشویش میدهد غنی او او لاناگ و پورتن است اگر چه انجاد او لاناگ است یکی او لاناگ پنجه
 یکی او لاناگ قوسی اما در این حساب پنج او لاناگ است هر دو او لاناگ کابل یک پنج شرعی باشد مختصر او لاناگ است
 اما گاه او به اسپ بسیار نر او را است کس درونی باشد در او لاناگهای کابل برابر اینها او لاناگ نمی باشد شرقی
 او لاناگ سیاه سنگ است در میان دروازه چرم کران و این او لاناگ واسطه کورخانه فتلوق قدم است چون
 در بهار کس او بسیار میشود این او لاناگ را کم نگاه داشت می کنند با این او لاناگ پیوست او لاناگ گرمی هم هست
 باین اعتبار در کابل شش او لاناگ میشود اما چهار او لاناگ مشهور است ولایات کابل مضبوط ولایات است
 زود و آمدن غنیمت درین ولایات مشکل است در میان کابل و بدخشان بلخ و قندز واسطه کوه هند و کشاقاده ازین
 کوه هفت راهی بر آید سه راه در پنج شیر است بلندتر کوتل خواک است از ان پایان تر طول از ان پایان بازارک
 بهترین این سه کوتل طول است اما راهش اندک و در از تراست غالباً از همین جهت طول میکوبند راست ترین کوتلها
 بازارک است از راه طول بازارک در سراب فرودی آید مرهم سراب چون در موضع بارند می آمده تمام می شود
 کوتل بارند می میکوبند یک دیگر راه پروانست در میان کوه کلان و پروان هفت کوتل دیگر است هفت و پنج
 میکوبند از طرف اندر آب دور آمده در پایان کوتل کلان یکی شده از راه هفت پنج پروان می آید بسیار پر شفت
 راه است سه راه دیگر و غور بند است بر راه پروان نزدیک تر راه کوتل تایی کولی است بد میان و خنجان فرود
 می آید راه دیگر کوتل شیرتوست و تا بستان وقت کلانی آنرا ازین کوتل فرود آمده بر راه با میان و سابقان
 و در زستان بر راه آب دره میرود و در زستان تا چهار پنج ماه جمیع راهها بسته میشود از راه شیرتو ازین کوتل گذشته
 بر راه آب دره میرود راهی که از خراسان می آید بقندهار رسیده می آید این راه راست است و کوتل نیست از
 طرف هندوستان چهار راه بر آمده یک راه از لغانات درین کوههای چپرا اندک کوتلی است یک راه دیگر
 بنکش است یک راه دیگر راه لغز است یک راه دیگر راه قریل است در راه با هم اندک و بیش کوتلها هست
 از دریای سند از سه کوه که گذشته باین راه می آید آنهایی که از کوه ریناب میگذرد بر راه لغانات می آید

زمستان بالاتر از محل اجتماع کابل و آب سند و آب سو و آب کابل را بگذری گذرند و اکثر لشکرهای که بچندستان
 آمدیم این آب را بگذر گذشتیم درین نوبت که آمده سلطان ابراهیم را زیر کرده هندوستان را فتح کردیم از گذر
 نیلاب تکستی گذشتیم غیر از همین جا از هیچ جای دیگر از آب سندلی کشتی گذاشته نمی شود آنهای از گذری بنکوت
 برین کشتی می آیند و آنهای که از گذر جو باره میگذرند بر راه قنل بغزنی می آیند اگر بر راه دشت بروند بقندهار میروند
 و اقوام مختلف در ولایت کابل بسیار است در جل که او میداند اتراک و ایماق و اعراب اند در شهر و بعضی
 دیجاتا جیکاتند و در بعضی مواضع دیگر و ولایات از پشه نی و پراچیه و تاجیک و ترکی و افغانان اند و حکومتان
 غزنه هزاره و نوگذری است در میان هزاره بعضی بزبان مغول هم سخن می کنند در حکومتان ما بین شرق و شمال
 کافرستان است مثل کتور و کبرک و جنوبی افغانستان است یا زده یا دوزده لفظ در ولایت کابل تلفظ می کنند
 عربی و فارسی و ترکی و مغول و هندی و افغانی و پشه نی و پراچی و کیری و ترکی و لغمانی این مقدار از اقوام مختلف
 و الفاظ متغایر معلوم نیست که در هیچ ولایتی بوده باشد ولایات او چهارده تومان است در سمرقند و بخارا و آن
 نواحی ولایت هار که در تحت یک ولایت کلانی بوده باشد تومان میگویند در اندجان و کاشغور آن نواحی
 او چین در هندوستان برکنه اگر چه سواد و چو رو پر شاد رو هستند در اوایل از توابع کابل بوده اما درین تاریخ از جهت
 افغان بعضی از آنها ویران شده و بعضی از آنها در تصرف افغان در آمده معنی ولایت بودن در آنها مانده و شرقی
 او لغمانات است این ولایات پنج تومان و دو بلوک است کلان ترین توابعات لغمان نیکنهار است و بعضی
 از توابع نکر باریم نوشته اند جای داروغه نشستن او ادینه پور است از کابل سیزده فرسنگ راه است در میان
 کابل و نیک نهار بسیار پر مشقت راه است در سه چهار جا خورد خورد کوکلهما دارد و در دوسه جا تنگهاست چلچلی
 و جمیع افغانان قطع نظریں راه میروند درین میانها معموره نبود در پایان فوروق سامی فزانورامن معمورکنانیم
 ازین جهت راه امن شده در میان گرم سیر و سرد سیر فاصله کوتلی با دام چشمه الیت طرف کابل این کوتلی برف
 می بارد و طرف فوروق سامی و لغمانات برف نمی بارد و بجز کدکشتن ازین کوتلی عالم دیگری مشاهده می شود چو بیابان
 طریق دیگر و باغهاش دیگر جانور با طریق دیگر و راه دریم مردم بطریق دیگر و نسکنزار نه رود است شالی و کندم
 او خوب می شود نارنج و ترنج و انار او بسیار میشود خوب میشود و در پیش قلعه او نیه پور بجانب جنوب بر بالای
 یک بلندی در تاریخ نهصد و چهارده چار باغی طرح انداختم به باغ و فاموسوم بر رود مشرف و رود در میان باغ
 و قلعه واقع شده در سالی که بهار خان را زیر کرده و لاهور و سیال پور را فتح کردیم کیله آورده کارانده بودیم سبز شده بود
 سال پیش نیشکر هم کاشته شده بود نیشکرهای خوب شده بود به بدخشان و بخارا از ان نیشکرها فرستاده شده
 بود زمینش مرتفع آبدوان متصل هوای او در زمستان با معتدل در میان باغ پشته خورومی واقع شده یک
 اسباب در میان باغ از بالای زمین پشته که در میان باغ افتاده جار بست چارچینی که در میان باغ باشد و بالای
 این پشته واقع شده بطرف میان غرب و جنوب باغ حوض ده ورده است اطراف آن تمام درختهای نارنج است

دخت های انا ریم هست کرد اگر دحوض تمام سه بر که زار است جای عین باغ همین است در وقت زرو شدن
 نارنجها بسیار خوب می نمایند خیلی باغ خوبی طرح شده و در طرف جنوب کوه پیم نیکند رو نکیش واسطه همین کوه است راه
 سواره درین کوه نیست نه رود ازین کوه بر می آید ازین کوه هرگز برف کم نمی شود از همین جهت غالباً کوه سفید میگویند و
 جلگه های پایانی هرگز برف نمی افتد فاصله میان کوه و باغ آنقدر جا که جماعه فرود آیند هست در واصله این کوه و جا های
 خوش هوای بسیار است اهلایش سرد و خنک است و خنک نیست و طرف جنوب قلعه ادینه پور سرخ رود است قلعه بالای بلند می
 واقع شده طرف رود چهل نجاه از یک اندازه کوه است طرف شمال او یک پارچه بومی افتاد خیلی قلعه مضبوط است این
 کوه در میان نیکند و لغانات واسطه افتاده هر گاه در کابل برف می بارد بر قلعه این کوه برف می بارد مردم لغنان باریدن
 برف کابل را از اینجا می دانند جای که از کابل باین لغانات می آید اگر برف روق سامی بیاید یک راه دیگر از کوتل
 و بری گذشته از بولان بطرف لغانات می گذرند یک راه دیگر از قوروق سامی پایان تر از قرا تو گذشته از اولوق پور
 باران گذشته از کوتل ما و پنج گذشته بلغان میروند اگر راه بخوابند از بد راه گذشته از قرا تا بکری گذشته کوتل ما پنج میروند اگر
 از پنج تومان لغنان یکی نیکند اما لغنان را پان سه تومان اطلاق میکنند از سه تومان یکی تومان علیسک است شمال
 او برهند و کش پیوسته کوه های کلان پر برف بسیار است این کوهستان تمام کافرستان است و نزدیک برین کافرستان
 علی سگ میل است رود علیسک از میل می بر آید قبر متر لام پدر حضرت نوح پیغمبر در تومان علی سگ است و بعضی
 تو از پنج متر لام را ملک ملک گفته اند بسیار ملاحظه کرده شده است که آن مردم بعضی محل بجای کاف عین تلفظ می کنند
 ازین جهت غالباً این ولایت را لغنان گفته اند یکی دیگر تومان النکار است کافرستان نزدیک النکار کوه است
 رود النکار از کور می آید و این رود در علی سگ و النکار گذشته یکدیگر همراه شده از تومان دیگر که منداور است پایان تر
 بآب باران همراه میشود و از آن دو بلوک که مذکور شد یکی دره نور است غیر مکرر جامی واقع شده در پنجاه دور و بالای پستی
 کاهی افتاده از هر دو طرف او رود است شمالی پایه اولی بسیار است بی راه گذشته می شود و تارنج و ترنج و میوه های گرم سبزی
 و از وانه می و دخت خراب هم هست کنار رود می که در دو طرف قلعه است تمام دخت است بیشترش چوب املوک است
 این میوه را بعضی از ترکان قزاقش میگویند در دره نور بسیار میشود در جای دیگر این میوه پیدا نشده انکو در هم میشود و یک
 به تمام بالای دخت است و لغانات شراب دره نور مشهور است دو نوع شراب می شود آره تاشی و سوبان تاشی
 می گویند آره تاشی زروچه است و سوبان تاشی خوش رنگ سرخ می شود آره تاشی کیفیت تر است اگر چه هر دو بزرگ
 شهرت ایشان نیست در سردی های این کوه میمون می شود — این مردم پیش ازین خوک نگاه میداشتند و در زمان
 ما برف کردند یک تومان دیگر کبیر و نور کل که است این تومان از لغانات اندک جدا تر واقع شده در میان کافرستان
 در سرد ولایت است اگر چه کلانی او برابر دیگر توامانات نیست اما از جهت اینکه حاصلش کم است کمتر میدهند آب
 چغانیان کاهی از میان شرق و شمال در میان کافرستان شده و از میان این ولایت گذشته و در بلوک کامه باب
 باران همراه شده بطرف شرق می رود و در کل بجانب غرب این آب است و کوز طرف شرق و میر سید علی همدانی رحمت الله

سیاست نموده اند و از کبریک شرعی بلندتر نقل کرده اند و مردمان از نجابت حاکمان برده اند و در جامی که نقل کرده بودند حالا
 مزار می شده و تا پنج نصد و پست آمده چنان سر می را که فتم طواف کرده بودیم ناریج و ترنج و کرج او بسیار می شود و
 و شرابهای تند هم از کافرستان می آرند این مردم عجب چیزی روایت کردند محال می نماید اما این خبر تو را ترسید بجانب
 پایان این تو مان که تیر کند می میگویند که از آن پایان تیر برده تور و اثر تعلق دارد از همین بقیه کند می بلند تر تمام این کوهستان
 که کزو نور کل و بجور سواد آن نواحی باشد این شایع است که هر زنی که بپیر و اورا بالای کشتی انداخته و از چهار طرف آن بت
 گرفته برسد از آن کار بدی نکرده بوده است این بردارند با سنجو است متحرک میکنند باین مرتبه که اگر تکلفی نموده خود را نگاه دار
 مرده از بالای کت می افتد و اگر فعل بدی کرده باشد حرکت نمی کند این سخن را تنها از همین مردم شنیده نشد مردم بجور و
 سواد جمیع کوهستان متفق الکلمه این سخن را روایت کردند حیدر علی بجوری که سلطان بجور بود و آن ولایت را خیلی خوب
 ضبط کرده بود و در مردن مادر خود کتیم می کند و غرانی می کرد و سیاه نمی پوشد میگوید که بروید و بالای کشتی بنید از بد اگر متحرک نشود
 خاتم سوخت بالای کت می اندازند و حرکت معهود از مرده صادر میشود این را شنیده سپاه پوشید و خرمی کرد یک
 بلوک دیگر چهار سربست یکو وضع است و مختصا نیست در دهنه کافرستان است مردم آنجا چون بکافرستان آینه اند
 اگر چه مسلمان اند اما رسوم کفار جامی اند و کلان که به آب چنان سر می مشهور است از جانب شرق و شمال چنان
 سر می که ز پشت بجوری آید از طرف غرب از میان پنج نام کافرستان یک آب خورد دیگر آمده باین آب همراه میشود
 و چنان سر می شرابهای تند زرد چه میشود به شرابهای دره نور هیچ نسبت ندارد چنان سر می انکور و باغ نمیشود از
 از بالای آب کافرستان بیخ می آرند و وقتی که من چنان سر می را که فتم کافران پنج بلوک این مردم آمده بودند در
 میان اینها این مقدار شراب شایع است که در کردن هر یک کافر حیک شراب بود بجای آب شراب بنجوردند کافر
 اگر چه جامی جدای نیست و از توابع ننگینسا است اما این را هم بلوک میگویند یک دیگر تو مان بخورد است بطرف
 شرق و شمال کابل و در کوهستان واقع شده عقب او در کوهستان تمام کافرستان است طور کوشه ایست انکور و بویه
 او بسیار شراب او هم بسیار میشود اما جوشیده می کنند و زمستان مرغ را بسیار پرواز میکنند مردم او شراب خورد بی ناز
 و اتم کافروش مردم اندر کوهستان و ناز و چلغوزه و چوب بلوط و پنجک بسیار می شود و درخت ناز و چلغوزه و بلوت
 ازین پایان تر میشود و آنرا و بالا اصلا نمی شود اینها از درخت بامی هندو سان اند چراغ تمام مردم این کوهستان از
 چوب چلغوزه است مثل شمع روشن میشود میسوزد خیلی غریب دارد و در کوهستان بخراور و باه پیران میشود و باه
 پیران یک جانور است از موشک پیران کلان تر و در میان هر دو دست و هر دو سان او پرده ایست در رنگ
 بال شب پره دایم می آوردند میگویند که از درخت بدختی نشیب روی یک کز اندازی پیران خود پیران او را پیر
 ام بدختی گذشته چسبیده چست بر آمده پیرید — مثل پرنده باطنی خود را کشاده بی آزار فرود آمد درین
 کوهستان جانور بوجه هم میشود این جانور را بوقلمون می گویند از سر تا دم او پنج نشش رنگ مختلف دارد مثل کردن کبوتر
 ابراف است کلانی او بر یک یک و می باشد غالباً یک و می هندوستان همین است از مردم چیزی روایت

گردند و رفتنی که زمستان می شود در دامنه کوه فرودی آید اگر بر پشته همین که از بالای باغ انگوری گذشت دیگر
 اصلا نمیتواند پدید میگیرد و در بخار یک موش دیگری شده است موش مسکین می گویند بوی مشک از می آید آنرا
 من ندیده ام یک دیگر تو مان بختییر است پنج شیر بر سر راه واقع شده کافرستان با و بسیار نزدیک است مرور عبور
 قطاع الطریق از میان پنج شیره است اجمعت نزدیکی بکفار از اینجا هم کم میگردند درین نوبت که من آمده هندوستان را
 فتح کردم کافران آمده از پنج شیره مردم بسیار کشته اند خرابی بسیار کرده یک دیگر تو مان تو غورنید است در آن ولایت
 کوتل را بند میگویند لطیف غور این کوتل میروند غالباً ازین جهت غور بند گفته اند سردره های او را هزاره ها منزل کرده اند
 چند دیوار در کم حاصل جایست سبکویند و در کوه های غور بندگان نقره و کان لاجورد میشود دیگر کوه دامن ده ده
 دارد بالای رویه متهد و کچ و پروان و پایان روه دوازده سیزده باشد مواضع او همه میوه دار است شرابهای آنها از زمان
 مواضع است درین میان شرابهای خواجه خان سعید از همه تند تر است این مواضع به تمام چون در دامنه کوه و بالای
 کوه واقع شده اگر چه مال خود را ادا میکنند اما در خراج راسخ نیستند ازین مواضع پایان در دامنه در میان کوه و آب
 باران دو پارچه دشت سموار واقع شده یکی را کوه تاربان میگویند دیگری را دشت شیخ در تالستان کاجلکین مال
 بسیار خوب می شود ابراق و اتراک که هستند اینجائی آیند درین دامنه رنگ رنگ نواع لاله های شود یک ستره
 فرمودم سمرندی و روسی و سه نوع لاله بر آمد یک طول لاله است از وانگ بومی کل سرخی می آید لاله کل بومی
 می گفتیم در دشت شیخ در یک پارچه زمین می شود در جای دیگری شود و دیگر در همین دامنه از پروان پایان تر لاله
 صدر یک می شود آنهم در یک پارچه جای در بر آمد متکی غور بندی شود در میان این دو دشت یک کوه خورد تری
 افتاده درین کوه یک پارچه دیگری افتاده از سر کوه تا پایان کوه خواجه یک روان میگویند در تالستانها او از تقاره و در
 ازین یکی می آید دیگر از توابع کابل مواضع چندی است در جانب غرب و جنوب کابل یک کوه کلانی پر بختییر
 این سال به برف سال دیگر میرسد کم سالی باشد که این برف بان برف نرسد از یخدانهای کابل اگر پنج تمام شود ازین
 کوه برف آورده پنجاب کرده بخونند از کابل سیل شرعی راه بوده باشد کوه بامیان و این کوه هر دو کوه بزرگ واقع شده
 میروند و سند و و غار قند رو بلخ اب ازین کوه بر می آید میگویند در یک روز از آب پر چهار دریای توان هشامید این
 مواضع اکثر در دامنه کوه واقع شده انگور و بسیار می شود هر جنس میوه او هم بسیار می شود در میان این مواضع برابر
 استالف و اشترخ موضع نیست نوع یک میرزا این دو موضع را خراسان و سمرقند می گفته بچنان قرین این دو مواضع
 هست اما هوای او را هیچ نسبتی نیست کوه پر برف و بچنان است مثل استالف موضع معلوم نیست که در خیلی جا
 بوده باشد و کلانی از میان آن مواضع جاری است هر دو طرف رود باغات است پر صفا و پر سبزه با عجماء دارد این
 سرد است به پنجاب احتیاج نمی شود اکثر صاف است درین موضع باغ کلان باغیست که از یک میزرا غضب
 کرده کفایت بوده من بسیار جان بهای آن باغ را داده کفتم بیرون از باغ چنارهای کلان زیر چنار با سایه های سبزه دار
 پر صفا و مثلهاست از میان باغ یک آسیاب همیشه جاری است در کنار این چو چنارها و دختها بسیار است

در اوایل این جوی سیاق بود من فرمودم که این جوی را بر دپه سیاق ساختند بسیار جای خوب شد این
 مواضع پایان تر از دشت یک گروه یک ونیم کرد بلند وید دانند پایان کوه چشمه واقع شده و خواجه سیاران میگویند
 درین چشمه در اطراف او سه نوع دختهاست بالای چشمه دخت چنا بسیار است لطیف سایه و در دورد طرف
 چشمه در بالای پشته های که پایان کوه است دخت بلوط بسیار است غیر این دو یار په بلوطستان دیگر کوه غزنی بلوط
 نمی شود و پیش چشمه که طرف دشت باشد ارخوان را بسیار می واقع شده و بین ولایت غیر زمین ارخوان زاوریکه ارخوان
 زار اصلا نمی شود میگویند این سه جنس دخت از کرامت این سه غیر است و به تسمیه پاران این سه میگویند از این
 چشمه رانج و ساروده در ده فرمودم ساختند پار در این چشمه سیاق و کونادرتی شد و دخت داشتند کل ارخوان
 اینقدر جامع معلوم نیست که در عالم بوده باشد ارخوان زرد هم بسیار می شود در دانه و هم می شود در
 مابین غرب و جنوب این چشمه از یک دره همیشه نیم آسیاب جاریست این آب را این جوی ساخته فرمودم که در دانه های
 پشته که طرف مابین غرب و جنوب ساران است آوردند بالای پشته یک سلفه کردی اندام از دم تاریخ این جوی نوشته
 شد دیگر تو مان طهور است ده کلان او چرخ است حضرت مولای یعقوب قدس سره این چرخ اندام از ده مل عثمان هم چرخ
 سجاد هم از مواضع لهور است خواجه احمد و خواجه یونس از همین سجادند بوده اند باغات چرخ بسیار است در دیگر مواضع لهور
 باغ نمی شود مردم او اوغان شال اند و کابل این لفظ شایع است غالباً افغان شعار است که اوغان بنام میگویند یک
 دیگر ولایت غزنی است بعضی تو مان هم میگویند پامی تخت سبکترین و سلطان محمود و اولاد او غزنی بوده بعضی غزنین هم نوشته
 اند پامی تخت سلطان شهاب الدین غوری هم غزنین بوده این سلطان شهاب الدین را طبقات ناسری و بعضی تاریخ بنده
 مغز الدین نوشته اند از اقلیم سویم است زابل هم میگویند زابلستان عبارت ازین ولایت است بعضی قندهار را هم داخل
 زابلستان گرفته اند از کابل غرب رویه چهلده فرسنگ راه است این راه را از صبح روان شده در میان دونا زونا ز
 دیگر کابل رفته شد است اویند پور که سیزده فرسنگ راه است از جهت بدی راه او هرگز در یک روز آمده نشد و محقر وقت
 است رودش چهار پنج آسیاب بوده باشد شهر غزنی و دیگر چهار پنج موضع همین آب محمود است سه چهار موضع دیگرش
 بکار نیز محمود است از انکور کابل انکور غزنی بهتر است خر و زه او هم از خرین کابل زیاده تر است سبب او هم خوب
 میشود و هندوستان می برند زراعتش بسیار پر مشقت است هر قدر از زمین را که می کارند بر روی او تمام خاک نوبرسال
 می آرند اما از زراعت کابل حاصل زراعت این بیشتر است روین می کارند تمام هندوستان می رود و محصول خوب
 این مردم روین است صحرائین او هزاره و افغان است نسبت کابل و غزنی همیشه ارزانی بیشتر است مردم او خوش
 مذسب پاکیزه اعتقاد مسلمان مردم اند مردم سه ماهه روزه دارد و بسیار اندا بل و عیال ایشان بسیار محفوظ و مستور اند
 طاجع الرحمن از اکابر غزنی بوده دانشمند مردمی بود همیشه درس میگفت بسیار متقی و متدین و پر بهر کار بوده در سال مردان
 ناصر میر از عالم نقل کرده قبر سلطان محمود و زحلات او است که بجهت بودن قبر سلطان محمود در روضه میگویند انکور خوب غزنی از
 روضه است و از اولاد او قبر سلطان مسعود و سلطان ابراهیم در غزنی است مزایا تبه که در غزنی بسیار است در سال گرفتن کابل که گشت

افغانستان را تاخته و قتل بسیاری کرده از دی که گذشته از کنار کنار ایستاده بغزنی آمدم گفتند که در مواضع غزنی یک مزار است
 بنام خانم صلوة قبر متحرک می شود در فتنه ملاحظه کرده شد متحرک قبر محسوس شد آخر معلوم شد که تزییر مجاوران بوده بالای قبر
 یک چلیپه ساخته اند هر زمان خود را چلیپه میرسانند چون چلیپه می جنبند قبر هم آنچنان محسوس می شود که می جنبند چنانچه در نظر
 مردمی که در لشتی می باشد ساحل متحرک محسوس میشود فرمودم که مجاوران از چلیپه دور ایستادند هر چند صلوة گفتند در
 قبر حرکتی محسوس نشد فرمودم که چلیپه را از بالای قبر ویران کردند و گنبد ساختند مجاوران ازین حرکت تهدیدها منع کرده
 شد بسیار محقر جا نیست بادشاهانی که هندوستان و خراسان در تحت وضبط ایشان بود با وجود خراسان چون انجمن جا
 محقر ایپاسی تحت گردن همیشه تعجب کرده می شود در زمان سلطان محمود غازی سه چهار بند بود یک بند در همین آب غزنی
 اطرف شمال غربی سرفسنگ بالای آب سلطان یک بند کلانی انداخته بلندی این بند چهل و پنجاه گز بوده باشد در آن
 او غنچه سده گز باشد آب را آنجا ذخیره ساخته بقدر احتیاج در کشت با آب میکند از نخل و آله و این جهالت غزنی در وقتیکه
 برین ولایت مسلط شده بود این بند را ویران ساخته و مقابر بسیار از اولاد سلطان را سوخته و شهر غزنی را خراب ساخته
 و مردم او را تاراج کرده و قتل نموده و از ویرانی دقیقه تا معنی ننگه اش از آن باز این بند ویران است در سالی که هندوستان
 فتح شد از برای ساختن این بند همراه خواج کلان زرباز ستاده شد از عنایت الهی امید است که این بند باوان شود یک
 دیگر بند سخن است در جانب شرقی غزنی این هم از غزنی دور سرفسنگ بوده باشد این هم مدت است که خراب است قابلیت
 باوان کردن هم ندارد یک دیگر بند سروه است این هم در کتابهای نوشته اند که در غزنی چشمه ایست اگر بنجاست
 و قازورات را درین چشمه اندازند همان زمان شورش و طوفان و بارندگی برف می شود تا صبح دیگر دیده شده که در وقت
 محاصره رای هند سلطین را در غزنی سلطین می فرمایند که درین چشمه بنجاست و قازورات بند از نخل شورش و طوفان و
 برف شود باین میل آن غنیمت را دفع میکنند در غزنی هر چند نفیض و تحسیر کردم ازین چشمه هیچکس نشان نداد و روایتهای
 غزنی و خوارزم بسردی مشهور است چنانچه در عراقین اگر با بجان و سلطانیه و تبریز بسردی مشهور است یک دیگر تو
 کوه است در جانب جنوب کابل است و بجانب مابین شرق و جنوب غزنی است از کابل دو از ده سیزده سرفسنگ راه
 است و از غزنی هفت هشت سرفسنگ راه باشد مشیت موضع است بامی دار و نشین او کردیز است در میان قلعه
 که بزرگتر سه طبقه و چهار طبقه فناناست که در حال استقامتی نیست مردم او به ناصر میرزا باغی شده میرزا را جمعی تشویش
 دادند در جانب جنوب این تو مان کوه است کوه ترکستان میگویند در دامن این کوه در جای مرتفع چشمه افتاده قبر شیخ محمد
 سلطان در آنجا است مردم آنجا اوغال — کشت و زراعت می کنند و خشت و باغات نمی شود دیگر که تو مان
 است محقر جا می است میب او بد نمی شود بلتتان و هندوستان می برند در هندوستان در زمان افغانان شیخ او را که رعای
 یافته بودند از اولاد شیخ محمد سیلان از فرمل بوده اند یکدیگر تو مان بنکش است که او تمام افغانان قطاع الطرق اند
 مثل خیراکی و قوکیابی و بوری و لندر در کنار افتاده از جهت خاطر خواه مال نمی دهند بمن هم کارهای کلان در میان آمد
 مثل فتح قندهار و بلخ و بدخشان و فتح هندوستان ازین جهت با فرصت ضبط بنکش نشد غذای فقرا است از دی که

یافتن دست ضبط بنکش نشد تا قطع الطريق را ضبط کنیم از بلوکات کابل یعنی اسامی است بخرازد و سیل شرعی
 راه بوده باشد بطرف شرق از جانب بخرازد است تراستی می آید چون بکوره نام بایست میرسد بطرف الاسامی از
 کوتل خوردی می برآید درین طرف میان کرم سیه و سرد سیه فاصله همین کوتل کوره است در همین کوتل کوره در اول بهار
 که رجانوران است از توابع بخرازد مردم نماند و این کوتل جانور بسیاری می گیرند و برآمدن کوتل هر جا هر چنانچه
 ساخته اند کسانیکه جانوری که درین پناه است تا یک طرف دام را پنج شش کز دور تر مضبوط می کنند و یک طرف و دم
 در زیر سنگ ریزه می کنند و طرف دیگر در نصف دام سه چهار کز چوبی را می بندند یک طرف چوب در دست این کس
 است که رپناه سنگ نشسته است در میان شکاف پناهی که از سنگ ساخته است می بیند و منتظر نشسته است همین که
 جانور نزدیک رسید دام را برمی دارد و جانوران خود در میان دام درمی آیند باین تدبیر جانور بسیاری می گیرند این چنین
 مبالغه می کنند که گاهی آن مقدار بسیار جانوری که فرست سر بریدن نمی شود و در آن ولایت انار الاسامی مشهور است
 اگر چه انار اعلی نیست اما در آن ولایت از انار الیه سابه اناری نمی شود انارهای او را تمام بهندوستان می برند انکار آدم
 بد نمی شود از شرابه های بخرازد شرابه های الیه سانه تر و خوش رنگ تر است یکدیگر بلوک بردا و است در پهلوی الاسامی است
 آنجا سیوه نمی شود و دم که همای او کاوانه نله می گیرند چنانچه در خرمان و سمرقند اترک و ایماق صحرائشین است صحرائشین
 این ولایت هزاره افغان است کدان ترین هزاره پانزده سلطان سواد است و کلا ترین افغان سهند است جمع ولایت
 کابل را با افغان و صحرائشین هشت لک شاهرخی جمع کردند کوهستان طرف شرق کابل و کوهستان طرف غرب
 یکطور است کوهستان اندک و خوست و بخشانات نام ارجه در و بسیار چشمه دار کوهستان است گاه آواز کوه
 و پشته جل کایک طوری شود اکثره بونکه است به اسپ بسیار سازگار است در ولایت اند جان این گاه را بونکه ادنی
 می گویند وجه تشبیه او معلوم نبود درین ولایت با معلوم شد چون این گاه بونگی برآید بران بونکه می گویند با بلاق های
 حصار و ختلان و سمرقند و فرغانه و منولستان تمام همین وضع بلادهاست اگر چه بلاقهای فرغانه و منولستان باین سیلا قبا بیچ
 نسبت ندارد ولی بهین روش کوهها و بلاقهاست یکدیگر بخرازد و در کوههای لغانات و سواد و بخرازد و چنورد و در تون و
 بلوط و خجک بسیاری شود و گاه او در برابر گاه این کوهستان نیست اما بسیاری شود و بلند می شود ولی بی فایده راهی
 است که به اسپ و کوسفند سزاوار نیست اگر چه برابر آن کوهستان بلند نیست و در نظر حقیق درمی آید اما غیب مضبوط کوههاست
 همواره اشتهای نماید اما تمام پشته و کوه او سنگ و لایحه و کوه است از همه جای او به اسپ نمی توان کشت درین کوهستان
 جانوران هندوستان بسیار است مثل طوطی و شارک و طاوس و بوجه و میمون و پیل کاو و کوه پایی چه غیر ازین جانورهای
 که مذکور شد دیگر بکینس مرغان و جانوران میشود که در هندوستان هم این چنین جانوران شنیده نشده کوهستان طرف غرب
 کابل کوههای دره زندان و دره صوف و کز روان و غریستان است که همه کوهها بیک روش است گاه زار او تمام جلک
 می شود مثل آن کوهستان در کوه و پشته یک دست گاه نمی شود آن مقدار بسیار خوب ارجه بهم دارد کابوش به اسپ و کوسفند
 سزاوار است بالای این کوهها نام اسپ ناز و هموار است ز... استها نام آنجا می شود و همی درین کوهستان بهم بسیار

میشود تک آبهای اود و بای مضبوط است اکثر جابهای او یک انداز است از همه جا نمیتوان فرود آمد این عجیب چیزی است
 که جابهای مضبوط همه کوستان در بلن کوه میباشد که جابهای مضبوط این کوستان در پشتهای او واقع شده کوستان غرور و کوه
 هزاره هم همین روش است گاه زار او در جلگه میدان می باشد در قش کم است و چوب ارجه خوب میشود گاه او به آب
 و کوه سفند ساز و است آهوش بسیاری شود جابهای مضبوط این کوستان که مذکور شد در پشتهای او است این کوستان
 اینچنان نیستند دیگر کوستان خواب اسمعیل دوست و یکی افتان است و همه یک روش است پست پست و کاهش
 کم و آبش تنقیص بیدرخت بدنای هیچ گاه کوستان است کوستانش بر دوش مناسب افتاده چنانکه گفته اند تنگ بولما
 غوغی قوس لباس در عالم با چنین وضع ناخوش که کم می باشد و کابل اگر چه بسیار میشود و برف او کلان می افتد خوب هم
 دارد که نزدیک است در یک روز رفته و آمده می شود همیشه او جنک و بلوط و باد تو و فرقی است بهترین اینها جنک است
 روشن میسوزد و از دو دم بوی خوش می آید و افکار او خیلی هم می ماند ترا و هم می سوزد و بلوط هم خوب است اگر چه تیره تر
 میسوزد و آمار روشن و تابد می سوزد و انکشت او بسیار می ماند بوی خوش دارد و درخت بلوط یک عجیب خاصیت است که شانه
 برگ سبز دارد و آتش بدیند بشرقه و از می سوزد و از پاتا سر بشرقه می سوزد و در یک زمان می سوزد و بدین سوختن این درخت
 خیلی آتش خوبی است با او همه از همه بیشتر و شایع تر است انکشت او می ماند و قند پست پست خارها میشود و تر و خشک او را
 می سوزد و همه تمام مردم غزنی از اینست ولایات کابل در میان این کوستان واقع شد این کوستان مثل کوستان تور دیچک
 واقع شده در میان این کوه صامیدان هموار جلگه ها افتاده اکثر مواضع آباد او ازین میان است ابو و شکار او کمتر است در
 فصل تیر ماه و بهار آهوی سرخ که انقار و فلج در کندر قیشلاق و میلاق معین تو سقا و لها دارد جوانان هوس ناک سک و درخت
 تو سقا اول دانگاه داشته آهوی میگیرند در طرف سرخاب و خو کابل کوره خر می شود آهوی سفید و دهلا نیست در غزنی آهوی
 سفید کوره خر می شود در برابر آهوی سفید غزنی آهوی فربه در کم جای بوده باشد در بهار شکار گاه کابل بسیار است اکثر کوره خر
 و جانوران از کنار آب باران است چرا که طرف شرق تمام کوستان است طرف غرب هم تمام کوستان است از روبروی
 همین جا که کنار آب باران باشد یک کوتل کلان همین هندوکش است - - دیگر کوتل نیست از جهت تمام جانوران از اینجا
 میگذرند اگر یاد باشد یا بالای کوتل هندوکش اندک ابری باشد جانوران منی قوانند که شست تمام در میدان آب باران فرود
 می آیند درین محل مردم آن نواحی جانور بسیاری میگیرند در کناره آب باران و در آخر زمستان مرغابی بسیاری آید بسیار فربه
 میشود بعد از آن کلنگ و قرقره جانوران کلان بسیار و بچید میشود در کنار آب باران از برای کلنگ طناب کرده بطناب
 بسیار میگیرند و تبار و قرقره و حواصل را هم بطناب بسیار میگیرند اینطور جانور غیر بکر است کیفیت گرفتن آن اینطور است
 که بر یک کرانند طناب یکی می تابند در این طناب کوی را مضبوط میسازند و طرف دیگرش را شانه بیلد و یکی ساخته اند این طناب را
 را مضبوط میسازند به پری و نخاست بند و دست یک چوبی است درازی او برابر یک چوب باشد از طرف دیگر بطناب را
 باین چوب تا تمام شدن می بچند بعد از تمام شدن طناب بیلدگی را مضبوط می سازند بعد از آن آن چوب را بر بند دست
 از میان طناب میچید می بر آرد طناب همان طور که او را می آید بیلدگی را در دست انداخته از پیش روی جانور را

که می آیند کز رامی اندازند اگر در کرون جانو پیشت پیچیده آن جانو می افتد تمام مردم آب باران باین طریق جانور
 می گیرند اما این جانور که رفتن خیلی مستقیم دارد و شب های باران و شب های تاریکی می باید درین شبها این جانور آن از جهت
 سباع و درنده ها تا صبح قرار نمی گیرد و متصل می پرند و پست می پرند و شبها می تاریک راه این جانوران از بالای ماهی
 روان است چون در شبها می تاریک و روشن می نماید از ترس بالای آب و پایین آب تا صبح شدن می روند و می آیند طبق
 رادین محل می آند از زمین یک مرتبه شبی طناب انداخته طناب کست جانور هم یافت نشد صبح آن جانوران را باطن آب
 کسته یافته آوردند باین طریق مردم آب باران بوی بسیار میگیرند کلکی ساچ از بوی تازی شود براق در استان از کابل یک
 مناعی که می رود کلکی ساچ است دیگر جمعی غلامان صیادانند کار همیشه ایشان جانور گرفتن است دو صد سیصد خانه دارد بوده
 باشند از اولاد تیمور یکی از آنها این غلام را از نوامی کوچانده آورده بوده کولها ساخته و ساها فرو برده بالای کول دام گشته
 بر جنس جانور میگیرند تنها همین صیادان نمیگیرند بلکه تمام مردمی که آب باران می نشسته طناب با ساخته و اما مانده بهترند
 جانور بسیار میگیرند در همین موسم در آب باران که راهی می شود اول بدام دیگر حج بسته بسیاری میگیرند دیگر در وقت سرما که قو
 قوروغی نام گاهی بر آمده و کمال رسیده و گل کرده دایمی بند این قولان قوروغی ده دوازده پشتواره و از کوه شیبای پست
 سی پشتواره بر سر آب آورده ریزه ریزه کرده و آب می اندازند در همان زمان که در آب انداختند در آب در آمده
 ماهیانی که مست شده اند شروع در گرفتن آنها می کنند و پایان تر در یک جا مناسبی حج می بندند حج بستن این چنین است که از
 نخهای نال برابر نکشت چهار مثل حج می باغند و این پنج از جای که بالا آب میریزد و کاواک مانده در اطراف او تنگ می بینند
 چنانچه آب باین حج ریخته و آواز کرده فرود می آید و بجز فرود آمدن پایان می رود و ماهی که پایان آب میرفته باشد در بالای حج
 می ماند و ماهیان مست شده از بالای آب گرفته گرفته می آیند درین حج بسیار میگیرند در آب کلبها رود در آب پروان و
 از آب استالف باین طریق ماهی بسیار میگیرند و دیگر در زمستان در لغانات بجا آب طوری ماهی میگیرند در جاییکه آب از بالا ریخته
 باشد برابر خانه جاها را منگ کرده مثل پایه دیدگان شکماره اوران منگ ها گذاشته بالای آنرا منگ بچینند درین جا بجا
 منب پایان آب یک دی می مانند و منگ را آنچنان بچینند که بغیر از همین در از هیچ جای ماهی که در آمده بر آمدن نتوانند از
 بالای این شکما چیده آب می رود و بان عمل ماهی خانه می کنند در زمستان هر گاه که ماهی در کار شود ازین منگ یکی را او کرده
 چهل نجاه ماهی در یک زمان می آید از این معین مشخص این منگ را میگذرانند و بغیر از این در منگ
 تمام اطراف او را به پیل برج مضبوط ساخته بالای آب آن منگ میگذارند و در او مثل حج چیزی بافته هر دو سر او را یکجا هم
 کرده می بندند و در میان آن یک چیزی دیگر از حج بافته مضبوط می کنند چنانچه دهان او به حج برابر باشد دراز می او برابر نصف
 حج سابق باشد دهان درونی او را تنگ میکنند از دهان بیرونی این حج درونی که در آمده در درون حج کلان را آنچنان کرده اند
 که ماهی نتواند بر آمد دهان درونی پایان حج درونی را آنچنان کرده اند که از دهان بالای او که ماهی در آید از دهان درونی کلان
 یکان میگذرد و سرچوبهای دهان درونی را یکی کرده اند ازین دهان که گذشته در میان حج کلان در آمد دهان بر آمد را خود مضبوط
 کرده اند ماهی نمی تواند بر آمد اگر بر کرد ازین جهت سخنانی که در دهان درونی حج خورد ساخته اند که شسته نمی تواند

این چینی که مذکور شد هرگاه آورده در راهی خانه مضبوط ساخته سرهای خانه را و ایکنند کرد و اگر در پهلای بونج مضبوط است هرچو
 به ست آید درین سناک میگیرند هر راهی که بگردد چون در یکیت و هیچ مذکور می آید آنجا میگیرند این طور راهی گرفتن در هیچ جا
 دیده نشده و بعد از گرفتن کابل بعد از چند روز مقیم رخصت قند با طلبید چون بعد و شرط بر آمده بود با تمام مردم درخت و تمام
 خودش سالم سلامت بطرف پدرو برادر کلانش رخصت داده شد بعد از رخصت دادن ولایت کابل را تنها بهین
 امر می همان تقسیم نموده شد با مراد و جوانانی که همراهی من در قرقیا کشته آمده بودند بعضی مثل دبی در زمین و قلبه داده شد
 ولایت خود هیچ داده نشده و تنها این نیست هرگاه که آمدند دولتی دادند و جوانان همان و غریب را از پاریان دادند
 جایان بهتر و بیشتر دیده ام با وجود این غیب بلانیت که همیشه مردم مرا عیب می کنند که غیر از پاریان و اندجان دیگری را
 رعایت نمی کند مثل است ترکی یعنی دشمن چیست که نیکو بود و خواب چیست که نمی در آید شکر در روز شهر
 را توان بست بتوان دهن مخالفان بست چون از حصا بگرند وقت زایل و الوس بسیاری آمده بودند و صلحت
 اینچنان دیده شد که کابل ختم جایست سینی است و قلمی نیست همه مردم خود در میتوان چنان بود بکونج و اصل و عیال آید الوس
 میان چیزی از نظر رسانیده بشکر و چاقون سواری کرده شوخمن و ریخا فرار یافته بولایت کابل و غزنی سی هزار خود را غله کتیل
 شد چون در آمد و حاصل کابل را نادانست اینچنین کتیل کلی کرده شد ولایت خیل خراب شد و همین محل حصا میری را اختراع
 کردم هزاره سلطان سعودی اسب و کوشند بسیاری انداخته تحصیل در آن فرستاده شد بعد از چند روز تحصیل در آن
 خبر رسید که هزاره مال نداده در مقام سرگش شده اند پیشتر ازین هم چند نوبت راه غزنی و کوه نیراز و دونه از بخت بخت
 تا ختن هزاره سلطان سعودی سواری نموده شد بر راه میدان آمده از کوهل چپت شبان شب که شده وقت وطن در نواحی
 جنوبی راه تا ختم شد و خواطر خواه تا ختم شد از آنجا بر راه سنگ سوراخ بر کشته بهما چکر میرزا را رخصت غزنی داده شد و در
 رخت فرود آمدن در کابل سپرد ریخان یار حسین از طرف بیره به بندگی آمده بعد از چند روز طرح لشکر انداخته مردگان
 که هر طرف را میداند طلبیده اطراف و جوانب را تحقیق کرده شد بعضی دشت را گفتند بعضی بکش را مناسب دیدند بعضی
 هندوستان را صلحت دانستند ککاش پورش هندوستان قرار یافت در راه شعبان در وقتیکه آفتاب در برج دلو بود
 که از کابل بغزیت هندوستان سواری کرده شد از راه با دام چشمه و چیکه لک شش منزل در راه کرده ادینه پور آمده شد و
 گرم سیر و نوحی هندوستان را هرگز ندیده نشده بود و بجز رسیدن عالم دیگر و خوش رنگ و دیگر و پیر رد چکر داده و رسم مل
 در نوس وضع دیگر نظر اد حیرتی شد فی الواقع جای حیرت است ناصر میرزا که پیشتر ک بولایت خود آمده بود در ادینه پور آمده ملازمت
 کرد او براق و احتشام زان طرف با بخت مصلحت قیشلاق تمام کوچ نموده بلغانا مات آمده بودند لشکر بای ایشاز اولشکر
 بانی که عقب مانده بود یک دور روزی در آن نوحی توقف کرده بود همراه ساخته آمده از نوحی شاهای پایان تر در قوس کعبه
 فرود آمدیم ناصر میرزا به نوکرو چاکر خود از ولایت خود بچیزی رسانیده دو سه روزی عقب تر بهایم گفته از قوس کعبه رخصت
 طلبیده ماند از قوس کعبه کوچ کرده در گرم چشمه فرود آمده بودیم که از کلان تران کاکیان یکی بد که همراه کاروانیان آمده
 بوده آوردند از بخت مصلحت راه و زمین یکی را همراه گرفته شد یکم کوچ از خیمه کشته شده در جام فرود آمده شد تعریف

داده شد
 در سینه پاریان

کابل

کورک تری شنیده شده بود یک معبد چوکیا دهندون این بوده از جلای دور آمده درین کورک تری سرویش میتراشیده بوده انچون در جام
 فرود آمدیم همان زمان بخت سیر کردن بگرام سواد شدم یک دخت کلانی را دیدم نواجی بگرام را سیر کردم راهبر ملک سعید بگرامی بودا که کورک تری
 پرسید و شد گفت در وقتیکه بر کشته بار و نزدیک آمدیم نواجی بگرامی گفتند است که کورک تری پهلوئی بگرام بود از بخت
 ملاحظه غارهای تنگ و جاهای مخاوه شکسته نواجی فی الحال جنابنت کرده آنچه او گفته بود کنت چون روزی گاه شده بود و راه
 هم دور بود نتوانستم رفت و درین منزل گذشتن آب شد و کد ام طرف توجه شدن را مشورت کرده شد باقی چنانیانی بعضی
 رسانید که آب نکلده شده از همین جا در میان میجا منزل کرده گشت تام با نیست آنجا رفته شود که مردم جمعیت بسیار مال نجا
 می باشند چند کابلی را هم آورد که موافق آنچه او گفته بود بر سر ساینده اینجا بار ابر کز شنیده نشده بود هر گاه مرد کلان صاحب
 اختیار طرف گشت را مصلحت دیده بخت اثبات مدعی خود کواهان گذرانیده باشد قطع غزمت آب گذشتن و هندوستان
 کرده از جام کوچ نموده و آب بار و گذشته تر یک محمد شیخ و ابانی آمده فرود آمدند شد آن محل افغانان کاکلیانی در پشاور بود
 و هم لشکر در آنجا کوه خود را کشته بود و نماز کلان تران کاکلیانی در چند کاکلیانی درین منزل آمد ملازمت کرد و او را بهما و یکی
 بخت مصلحت راه و زمین کرده شد ازین منزل شیم شب کوچ نموده در آفتاب بر آمدن از محمد شیخ گذشته در پاشنگا گشت را
 تاخته شد کاد و کاومیش بسیار افتاد از افغانان هم اسیری بسیار افتاد اسیران جدا کرده همه را آزاد کرده شد. رخانمای ایشان
 ملک بسیار دلی نهایت بود چاقوئی بان رویای سنده تاخته و یک شب هما نجا بود و روز دیگر آمده با همراه شده موافق آنچه باقی
 چنانیانی عرض نموده بود چیزی بدست مردم شدند نیتا باقی یک درین سعی خود شدند طور شد که گشت و شبانه روز ماند و
 چاقوئی را جمع ساحت بکدام طرف رفتن مناسب بوده باشد گفتاش کرده شد سخن با نجا قرار یافت که افغانان نواحی بنویسند
 را تاخته بر او کت و عمل بگشته شود یا حسین پس دریاخان که در کابل آمد ملازمت نموده بود است حکا که به دلازاک و یوسف
 زنی و کاکلیانی فرمان نوشته شود که از سخن بن بیرون بر آیند و آن طرف آب سنده شمشیر باد شاد. از نهم موافق مدعی او فرمان داد
 از گشت بخت داده شد از گشت کوچ نموده بالا رویه بطرف بگشتن بگشتن بگشتن بگشتن بگشتن بگشتن بگشتن بگشتن بگشتن
 کوه راه از همین راه سیر و در وقت کوچ نموده همین دره در آمدن افغانان گشت و آن نواحی تمام جمع شده در بالای کوه های که در
 دو طرف دره اند بر آمده و سواران انداخته خوفا کردن گرفتند ملک بوسید بگرامی که جمیع افغانان را خوب می دانست درین
 پوشش سیر او بود و بر سر ساینده که پشتک بطرف راست این راه یک پارچه کوچی افتاده اگر افغانان ازین کوه بان کوه بگذرند چنان
 کوه جدا نیست از هر طرف چسبیده میتوان گرفت ضای. راست آورد و افغانان با در افتاده آمده و بر همان پارچه کوه همان
 یک جا از جوانان را فرود شده کفی الحال کوه را که در میان دو کوه است بگیرد و بر دم دیگر لشکر فرمان شد که از آن طرف
 و از آن طرف هر کس از جانب خود رفته افغانان را بجزای ایشان برسانند همین که هر کس از طرف خود روان شد جنگ هم
 نتوانستند کرد و یک زمان صد و پنجاه افغان را فرود آورده بعضی را زنده و اکثری را سر بریده آورده افغانان
 که جنگ کردن عاجز می شده اند در پیش غنیم خود کاه را بندان گرفته می آمده اند یعنی من گاه تو ام این رسم را آنجا دیده شد
 افغانان عاجز شده کاه را بندان گرفته آنهای را که زنده گرفته آورده بودند فرموده شد همه را کردن زده از سرهای ایشان در منزل

که فرود آمده بود کله منار بر خیزانند صبح آن از آنجا کوچ نموده در نواحی ننگو فرود آمده شد افغانان این نواحی همه یک
 پارچه کوچی را سنگ کرده لفظ سنگ را در آمدن کابل شنیده شد این مردم از کوه جاسی را که مقبوضه طی سازند سنگری گفته اند بجز در سید
 سنگر افغانان را شکسته صد و صد سرفغانان شمر در بریده آورند این جا هم کله منار بر خیزانیده شد از ننگو کوچ نموده و
 یک منزل در میان کرده در پای ننگش بالا مثل نام جایست اینجا فرود آمده شد اینجا همه مردم لشکری بتاقتن افغانانی که در
 آن نواحی بودند رفته از یک سنگ بعضی چاقو نچی سبک ترک بر کشته اند از اینجا کوچ نموده بی راه کشته در میان کینترل کرده صبح
 آن سر نشینی در نهایت تندی فرود آمده از دور در راه تکی کشته شده در بنو فرود آمده شد مردم شکر شتر و اسب درین سنگر
 کوه و این تکی بسیار مشقت کشیدند کادان او بجه خود اکثر می ماندند راه عامه در دست راست مانند یک دو کوهی بوده
 این راه راه سواران بود چون شبانان و چوپانان گاهی کله در سره با این راه تکی میکند رانیده اند این راه را کوسفند بسیار
 می گفته اند راه را از زبان افغانان بسیار میگویند همبرنگ بوسیله برای بود اکثر مردم لشکر چپ افتادان راه را از ملک بوسیله
 برای دانستند بجز در آمدن از کوه های ننگش و بنو در نظر آمد جای همواری واقع شده شمالی او کوستان ننگش ننگر است
 رود ننگش از بنومی بر آید بنویان آب معمر است جنوبی او چوپاره و آب سندا است شرقی او وینکوت است و غربی او دشت
 کوه و تالک هم میگویند از قبائل افغانان کرانی و کیونی و سوه و عیسی خیل و نیازی این ولایت را می کارند بجز فرود آمدن در بنو
 نبر یافته شد که قبایلی که درین میدان می باشند در کوستان شمالی سنگر نموده می باشند لشکر را بجا بکیر میزاسر راه ساخته فرستاد
 شد سنگر کیوی بوده رفته در یک خط گرفته قتل عام کرده سر بسیاری بریده آورند از رخت بدست مردم لشکر بسیار افتاد و بنویم
 کله منار بر خیزانیده شد بعد از بدست آمدن این سنگر از کلان تران کیوی شادانجان نامی گاه بدندان گرفته باز است آمد اسیران
 او را بخشیده شد در وقت تاقتن کمت همچنین مقرر شده بود که افغانان نواحی ننگش و بنو را تاخته از راه ننگر با قتل بر کشته شود بعد
 از تاقتن بنو مردمی که هر طرف میدانستند بوضع ساپند که دشت نزدیک است مردم اجمیعت دار مردم اند او هم خوب است
 سخن را بتاقتن دشت و از آن راه بر آمدن قرار داد صبح آن از آنجا کوچ نموده در کنا پهن رود و موضع عیسی خیل فرود شده
 عیسی خیل خبر یافته خود را به کوستان جوباره کشیده بودند از موضع عیسی خیل کوچ نموده در دانه کوستان جوباره فرود آمده شد
 چاقو نچی بکوستان رفته یک سنگ عیسی خیل را شکسته کوسفند و کله و رخت آوردند همین شب افغانان عیسی خیل شب خون آوردند
 در آن یورش اعیان بسیار کرده می شد کاری نتوانستند ساخت اینچنین اعیان کرده می شد که برانغا جوناغار قتل بر اول هر
 کدام در یوبه ال خود فرود آمد و هر کدام طرف خود راق پوشیده و پیاده در کردار دو از چادرهای یک تیر انداز دور ترک برآمده
 شب بد انجامی بودند هر شب همین دستور تمام مردم لشکر را بر آورده می شد از پیکان سپهاری را با ششعل بر شب
 به نوبت کردار دو کرده می شدند هم یک نوبت می گشتم کسی بر آمده نمی بود یعنی او را شکاف نموده کرد لشکر کرده انده میشد
 برانغا جوناغار میرزا باقی چغانانی و شیرم طغاسی و پوسین اکبر و بعضی امرای دیگر بودند جوناغار میرزا خان عبدالرزاق میرزا و
 قاسم بیگ و بعضی امرای بودند قول از امرای کلان کسی نبود تمام امرای نزدیک بودند و در هر اول سیدالشک آقا و بابا و غل
 و اله بر دی و بعضی دیگر از امرای بودند لشکر را شش جهاد کرده شده بود بجهاد یک شبانه روز نوبت چاغدا ولی بود از آن دست

کوچ نموده غریب رفته در میان چون دشت نبود در یک قول بی بانی فرود آمده مردم لشکر ساسی را کافه از برای کلمه
 در مرد و چارواکی خود آب گرفته این جامی را یک کزویک نیم کز که می شکافتند آب می برآمد تنها درین ساسی آب نمی بر آید
 خاصیت جمیع رودهای هندوستان این چنین است که یک کزویک نیم کز که کند نمالند آب می بر آید عجب قیامت در
 هندوستان که غیر از دریا آب روان نمی شود و رودهای او این چنین آب نزدیک واقع شده از همین رود خشک کوچ کوچ
 نموده نماز و بجز موضع دشت مردم بریدند رسید چای پوچی چند موضع را تاخته که وخت واسپان سوداگر آوردند این سبب
 تا صبح آن صبح آن تا شب چاروای باردار و کله و شتر و پیاده لشکر می آمدند این روز که اینجا مانده شد چای پوچی رفته از
 مواضع دشت کوه سفند کاه و بسیار می آوردند بسوداگران افغانان در خورده رخت سفید بسیار و حقا قرقند نبات و سبب
 سودا آوردند خواجہ خضر نوخانی که در میان افغانان از سوداگران مشهور و معتبر بود سبب می مغول او را فرود آورده و سرور
 بریده آوردیم طناعی از عقب چای پوچی رفته بود یک افغان پیاده باور و برود شده شمشیری انداخت که انکشت شهاب دت
 او را فرود آورد صبح آن کوچ نموده در میان دشت نزدیک برگ آمده فرود آمده شد از آنجا کوچ نموده در کنار آب کوه
 فرود آمده شد از دشت بطرف غریب دوراه می آمده یکی راست سوراخ که از برگ گذشته بفرمل می آید یکی کنار آب کوه
 گرفته و به برگ رسیده اینهم بفرمل می آید راه کوتل را بعضی خوش کردند و چند روزی که در دشت بودیم پای پی بارانها بارید آب
 کوتل خیلی گلان شده بود و پناجی به شوش کز یافته کز ششم مردان که راه میدانستند بعضی رسانیدند که در راه کوتل همین رود
 مرتبه می باید گذشت اگر آب همچنین گلان بوده باشد مشکل است درین راه هم ترو و شده هنوز سخن در یک جا قرار یافته بود
 صبح آن طبل کوچ نواخته بر سر اسپ سخن کرده بکه ام راه باید رفت را خیال داشتیم که قرار بدیم عید فطر بود من به غسل عبد
 مشغول بودم همانمیرزا و امرا با هم سخن کرده بعضی ها گفته اند که کوه غزنی دشت که کوه مهتر سلیمان می گویند همین کوه در میان
 دشت و دو کی واقع شده از منی کاه او میتوان بر پشت راه سه راست اگر چه یک دو کوچ تفاوت میکند ریجاسی ایشان
 برین قرار یافته بر اینی کاه شدند تا غسل فارغ شدن مردم لشکر بر اینی کاه سه راست شده اکثر از رود کوتل هم گذشته بودند
 چون راه سادیده بود و روی و تریگی را در اندانسته بسخن اراجیف باین راه در آمیم نماز عید در کنار دریای کوتل گذارده شد
 در آن سال نوروز بعید نزدیک آمده بود تفاوت یک روز بود آب کوتل را گذاشته جنوب رود
 و اسن کوه را گرفته روان شدیم یک دو کوه رفته شده بود که یک چندی از افغانان خون گرفته در پشت که در اسن کوه بود
 پیدا شدند جلوریز با نظر متوجه شیم که اکثر کز خیمه بعضیها جهل کرده در کوههای خورد که در دانه در کمرها مضبوط شدند یک
 افغان نزدیک پارچه کومی ایستاده بود ظاهر طرف دیگرش او جمله و یک انداز نموده راه فتنش هم نموده سلطان علی چناق خیمه
 بر آمده و چای پوچلاش کرده او را گرفت دیگر قتل قدم به یک افغان چای پوچلاش کرده و یکدیگر در افتاده از ده و از ده
 کز با هم بریدند و سر او را بریده آوردند یک کوه دیگر کز یک به افغانی دست کز بان شده از بالای کوه غلطیده
 و سلق زوه آمدند سر او را هم بریده آوردند سیران این افغانان هم بسیار افتاده بودند از آن کوه شده از دشت کوچ نموده
 کوه مهتر سلیمان را گرفته جنوب رفته منزل در میان کرده به بله قصبه که در کنار است و از توابع سلطان رسیده شد مردم بکشتیها

در آمده از آب گذشته بعضی با خود را در آب انداخته گذشتند و در روی همین موضع یک ارالی بود مردم عقب مانده در راه
 نمودار شدند اکثر مردم لشکر با سپ و یراق خود را انداخته گذشتند چند کس را آب برد از نوکران من یکی قل احمد رواق بود یکی پتیر
 و اش از نوکران جهانگیر سیرزایکی قایماس ترکان بود درین ارال مثل رخت و پرتال چیزیا بدست بعضی مردم لشکر افتاد مردم این
 نواحی بکشتیها تمام از آب سندان طرف گذشته جماعه که از روی بروی همین ارال گذشته بودند بکناره بگلانی آب اعتماد کرده
 و شمشیرهای خود را بدست خود گرفته شمشیر بازی نموده پتکه گردان کردن گرفتند از آنجا جماعه که در آن ارال گذشته بودند قتل بریدند و کول
 تنها با سپ برهنه در مقابل آنها خود را در آب انداخت اب آن طرف ارال و چیده شده بود آب این طرف ارال یک حصه است
 را آب بازی کنانیده در مقابل مردم آن طرف در یک تیر اندازی ارال در پایاب بر آمده آب تا خیاق زمین بوده باشد نزدیک
 یک شیر نخچن درنگ کرده غالباً حمل خود را راست کرده باشد از عقب هیچ کس کمک نیامده و انتظار آمدن کمک هم نبود از
 همان جا بر سر آن مردم تیر گشت یک ده تیری انداخته خود را نتوانستند نگاه داشت مانده که بختند تنها با سپ و یراق سپه
 کمک از مثل آب سندر یای آب بازی کنانده گذشته و غنیمت های خود را اگر نبرانده جای آتزا گرفت محکم و مردانه کاری کرد بعد از
 گردن زدن غنیمت مردم لشکر گذشته رخت و کلاه و اویجا آوردند اگر چه پیش ازین هم از جهت خدمت و مردانگیهای او که چند نوبت ظاهر شده
 بود در مقام رعایت و شفقت او شده از مرتبه باو جی کری بمرتبه بگاولی خاصه رسانیده بودم ازین کار او خود در باره او در
 مقام عنایت و تربیت کلی شدم و کلی عنایت هم کردم چنانچه مذکور خواهد شد فی الواقع ارزنده عنایت و تربیت هم بود
 کوچ دیگر کرده کنار آب سندر گرفته پایان آب روی کوچ کرده شد مردم لشکر چایقون چیها تاخته اسپان خود را خراب کردند
 مال او هم چیز ارزنده نبود تمام کا و بود در رخت خود کو سفند و بعضی جا مثل رخت چیزها هم بدست مردم لشکری افتاد بعد از گذشتن
 از دشت غیر از کا و چیزی دیگر نبود در کوچه های کنار دریای سندر خود آن چنان شد که یک قولونچی سی عدد کا و و چهار صد کاومی
 او در چنانچه می آوردند از بسیاری همان طوری مانند بسه کوچ بهمان کنار دریا آمده شد بعد از سه کوچ روی مزارع کانوار دریا
 سندر جدا شده مزارع سیرکانو فرود آمده شد چون بعضی از مردم لشکر به مجاوران مزارع ما هم شده بودند یکی ازینهار اجمعت سیاست
 پاره پاره فرمودم گردان مزارع سندر و ستان بسیار مزارع معتبر نیست و در دامن کوچه های که پوسته کوه سلیمانند واقع شده
 ازین مزارع کوچ نموده بر سر کوتل فرود آمده شد از آنجا کوچ نموده درودی که تعلق بولایت دوکی داشت فرود آمده شد در وقت
 کوچ نمودن ازین منزل نوکر شاه بیک فاضل کوکلتاش که داروغه اسوی بود با پست کس از نوکران او لقب اولی آمده بودند و
 آوردند و در آن محل چون که درستی نبود آنها را با سپ و یراق گذاشته شد یک منزل در میان کرده نزدیک جوی پانی که
 از موضع دوکی است فرود آمده شد از آب سندر آن طرف نزدیک در کنار آب سندر اگر چه آرام نکرده چایقون لا مش
 می کردند اما دانه اسپ و خود بزره بسیار بود اسپ نمی ماند از دریای سندر که بطرف پرکانو بر آمده شد خود بزره نبود و اجیانادر
 سه منزل خود زاری یافته می شده دانه اسپ خود مطلق یافت نمی شد از همین منزلها اسپ مردم لشکر مانده گرفت و در منزلی
 که از جوتابی گذشته فرود آمده شد از جهت بی اولاتی خرگاه من هم مانده در همین منزل شش اینچنان باران شد که آب در چادرها از سقف
 گذشته بالای کلیم هشتم این شب بهین طور عسرت صبح شد بعد از یک دو کوچ جهانگیر سیرزای آمده در گوش من گفت که

سخن خلوت دارم خلوت کرد شد عرض کرد که باقی چنانیانی آمده بمن گفت که پادشاه را با هفت هشت کس خصمت دار
از آب سندانگند. انده شما را پادشاه برداریم من گفتم که دیگر کبیا درین کنکاش بودند گفت که فی الحال بمن بانی یک گفت
دیگران راندانستم من گفتم که دیگران را هم تحقیق بکنید غالباً سید حسین اکبر و سلطان علی چهره و بعضی امرا می خسرو شاهی و
جوانان دیگر هم بوده اند فی الواقع جهانگیر میرزا اینجا بسیار خوب رفت رایتکی بار ارجا آورد این کار جهانگیر میرزا در مقابل آن
کار من بود که در کهرود آنهم با غوامی و فساد این بد بخت مردک بود در وقتیکه ازین منزل کوچ نموده در منزل دیگر فرود می
آیم از مردم لشکر جماعه که اسپان علی او به تمام مانده پیاده آمد تا رسیدن غزنی به اسپان مردم لشکر این حال بود بعد از سه کوچ جهانگیر
میرزا یک جماعه افغانان را تا ختباره کوسفندی آورد بعد از یکدو کوچ به آب ایستاده رسیده شد غریب آب گلانی در نظر
آمد دشت های آنطرف آب نمی نمود آب با سمان پیوست می نمود آن کوه ها و پشتها چنانچه کوه و پشته طرف سراب معلق
می نمود آبهای اینجا جمع شده از وادی کته داوود جلگه رزست و از رود غزنی از اولانک و اربع سلیمای باران بهار
و در بهار با وقت گلان شدن آنها آنچه از زراعت زیاده مانده است در اینجا جمع می شده و قتیکه دیکر کوهی
آب ایستاده رسید عجیب چیزی ملاحظه کرده شد هر زمان در میان این آب و زمان مثل چیزی سخی می نماید و باز
بر طرف می شود تا نزدیک رسیدن همان حال بود چون نزدیک رسیده شد معلوم شد که با غلان قاز بوده چه هزاره پست
هزاره پرسیا با غلان قاز بوده و نت پریدن و قنات زدن با غلان پر پای سرخ او گاه می نمود گاه نمی نمود و تنها این جانور
از هر قسم جانور می و حصه در کنار این آب بوده تخم جانور بسیاری در کوشه و کنار این آب بود افغانان چند که جهت کفر
تخم این جانوران آمده بودند مارا دیده و گرفته خود را در آب انداختند یک چند کس را نایم کرده تا نزدیک یک کرده
رفته گرفته او رند غمگین این مقدار راه که رفتند آب بیک قاعده تا شکم اسپ بود جهت زمین هموار غالباً آب عمیق نبوده
در کنار رود دشت کته داوود که باب ایستاده می آید که فرود آیم این رود در خشکیست اینجا هرگز آب روان نیست چند
نوبت ازین کشته میگذریم رود آب روان دیده نشده درین نوبت از جهت بار آبهای بهاری درین رود انچنان
آب آمده بود که اصلاً که ریافته نشد اگر خیلی عریض نیست ولی بسیار عمیق بود تمام اسپ و شتر را شنا کتا نیده که رانیده
شد بعضی مثل پرتال خریا را به تخمی بسته از آنطرف کشیده رفتند ازین آب گذشته براه کته یانی از بند سرده گذشته لغزنی
آیم جهانگیر میرزا یکدو روز مهانداری کرده اشها کشید و پیش کش کرده در آن سال اکثر اهل کلان آمده بود
چنانچه آب ده یعقوب که ریافت نمی شد من کشتی که در کول ساخته بودم آورده در رود بروی بگرامی در آب ده یعقوب
انداختم و مردم به کشتی میگذشتند ازین جهت از کول سجاوند گذشته دیگر ویه آمده از بگرامی بکشتی از آب گذشته در ماه
دیگر بکابل آیم سید یوسف بیک چند روز پیشتر که بر حمت قویج بر حمت خنق رفته بود ناصر میرزا بنو کرد چاکر خود
از ولایت باش خبر رسانیده دو سه روز عقب ترک می آیم گفته از قوس کبند حضرت طلبیده مانده بود چون
از ماجد اشد بجهت اندک سرکشی کردن مردم دره نور لشکر خود را به تمام کوه نور میفرستاد جهت مضبوطی قلعه
دره نور در زمینهای شالی از او ویرینی گاه کوه بودن قلعه چنانچه قبل ازین مذکور شده بود در این لشکر فضل اصیلاط

ایستادن بکاشی بر زمینها که در آن نواحی می آید شنبه فرستاده شد در این نواحی سنان مردم لشکر
مانند کوه در نواحی می شد در حد صد سبب با مردم لشکر جوانان تویب پادشاه شدند شاد محمد افغانی که از اهل کلان خوان بود

شکره نموده در آنچنین راه به کردی جامی مینی گاه پریشان چاقو تخی رامی کند از مردم دره نور برآمده چاقو تخی
پریشان رفته را بجز برداشتن دیگر انهم توانسته اند ایستاده می گزیند یک جماعه را کشته اسپ و یراق بسیاری گرفتند
در آن لشکر که مثل فصلی کسی سردار باشد حالش همین طور شدنی است از جهت بودیا آنکه در دل ناصر میرزا
کجی بود از آن جهت که از عقب مایا مدو باند دیگر سپران ایوب یوسف و بعلول که مثل اینها شریرو مفتن و دینغ و متکبر
کس نبوده باشد انکار ایوسف و علیشاک را به بعلول داده شده بود اینها هم از ولایت خود خبری گرفته همراه
ناصر میرزا آمده بودند چون ناصر میرزا اینها را میباید

این زمستان یک مرتبه رفته افغان ترکلانی رامی تا زنده تمام دیقاقات و ایل الوس
بالا که بنیکهنسار و لغانات آمده بود کوچانده در آنده در کنسار آب باران آمد در آن ایام که
ناصر میرزا در آب باران در نوامی بود خبر کشتن بدخشانیان او بجان را او پر ایشان یک رویه شدن آمد لغت میلش
اینست که شهبان خان قندرز البقیر لی داده خود بخوارزم رفت قنبری بکیت استالک دادن مردم بدخشان محمود
نام پسر محمد مخدومی را به بدخشان فرستاد بسیار کشته که پدران او از امرای شاهان بدخشان بوده بروداشته پسر محمد
را با چند اوزبیک سرای ایشان را برید و قلع نظر را که در او ایل به شاق شور مشهور بوده قلع ساخته مضبوط کرده و قلع
ظفر نام او مانده دیگر محمد قویچی که یکی از قورچیان خسرو شاه بودند آن وقت خلیفان دست او بود در روستاق صد
شهبانی خان را با چند اوزبیک کشته خلیفان را مستحکم کرد یک راغی دیگر هم که پدران او از امرای شاهان بدخشان
بوده در راغ یاغی شده جهانگیر ترکمان که نوکر ولی خسرو شاه بود درین ویرانی از مرزود جدا شده چندی از بسیار
کوخته مانده و ابراق را جمع نموده خود را بیک گوشه کشید اینجسرا یافته بهوای بدخشان به انگیزه و اغوای بیعتل و کوتاه اندیش
چند حج آن ابل والوس که از آنطرف آمده بودند کوچ و مل ایشان را رانده و کوچانده از راه شیر نو آب در دایر
گذشت خسرو شاه با احمد قاسم از آخر که کز بخته بطرف خراسان رفتند در راه به بیع الزمان میرزا ذوالنون بیک
شده و همه آنها رفته در بهری سلطان حسین میرزا را ملاقات کردند اینها که چند سال بمیرزا یاغیگر با کرده انواع بی
ادبها از بیخاطا هر شده بود از اینها در دل میرزا چه داعیها که نبود همه اینها بسبب من باین چنین خواری و زاری رفته
میرزا را دیدند خسرو شاه را از نوکر و چاکرش جدا ساخته اینچنین زبون نمی کردم و کابل را از پسر ذوالنون مقیم نمیکردند
رفته میرزا الایدن ایشان مکن نبود بدیع الزمان میرزا خود اختیار بخت ایشان بود از سخن ایشان تجاوز نمی توانست
کرد سلطان حسین میرزا همه در مقام احسان شده بیهای ایشان را بروی ایشان نیاورده انعام بهم کرد خسرو
شاه بعد از چند محل بطرف ولایت خود رخصت طلبید که من اگر بروم آن ولایت را تمام میگیرم چون این اندیش پی
یراق و بحساب بود رخصت او حیل کردند این در رخصت تکرار کرد چون ابرام بسیار کرد محمد بر منق طرفه جوانی داد گفت
که باسی هزار نوکر خود و تمام ولایت در دست تو بود چه کردی و حالا به پانصد کس خود بولایتهای که در تصرف اوزبیک
است چمی توانی کرد هر چند نصیحت نموده سخنان معقول گفتند چون ابل رسیده بود تا شیرین کرد ابرام پیشتر کرد آخر